

رازهای ارد بزرگ و پائولو کونلیو

رازهای ارد بزرگ و پائولو کونلیو

گردآورنده : سیما زند

کتاب حاضر مجموعه ایی از سخنان و اندرزهای ارد بزرگ و پائولو کونلیو می باشد که تقدیمتان می گردد . هر دوی این متفکرین در حال حاضر بین نسل جوان بسیار مورد احترام و علاقه هستند . در پایان کتاب هم بیوگرافی و چند مقاله در مورد ارد بزرگ و پائولو کونلیو قرار دادم .

. امیدوارم این کتاب مورد پسندتان قرار بگیرد .

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد پیشرفت

. پیشرفت آدمی زمانی بدست می آید که بر کردار و رفتار خود فرمانروا باشد

. خواسته مراد از مرید خاموشی و ژرف نگریست ، و خواهش مرید از مراد ، نشان دادن راه پیشرفت

. پیشرفت تنها در سایه آمادگی همیشگی ما بدست می آید

. مردمان توانمند در خواب نیز ، رهسپار جاده پیشرفتند

. برای پویایی و پیشرفت ، گام نخست از پشت درهای بسته برداشته می شود

« Paulo Coelho پائولو کوئلیو »

دیوانه بمانید ، اما مانند عاقلان رفتار کنید. خطر متفاوت بودن را بپذیرید. اما بیاموزید که بدون جلب توجه متفاوت باشید

چه حقیر است این عشق

گر بماند به میان من و تو

خود بمیرد در خود

گر ببندد در خود

و بماند ... به میان من و تو

عشق در بسته

ناسزایی است به عشق همگان

او که سببی را دوست می دارد ،

به همه مهر می ورزد

. که همه از گوهر یکتایند

من به خوبی میدانم

که و رای من و تو

هستی هست ،

عشق ما می میرد ، مگر آزاد شود

رفتنت رنج من است ،

رنج من ، عشق من است ،

پس رهایت خواهم کرد

... چون تو را آزاد دوست دارم

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد آدمیان

. آدمهای پاک نهاد درهای وجودشان را پس از ناسپاسی می بندند نه پیش از آن

. پیش نیاز دلیر بودن بدنی ورزیده نیست ، گاهی آدمهای سبکبار ، پشت کوهستان را هم به خاک مالیده اند

. قهرمان های آدمهای کوچک ، همانند آنها زود گذرند

. کین خواهی از خاندان یک بدکار ، تنها نشان ترس است ، نه نیروی آدمهای فرهمند

. آنکه با آدمهای گستاخ گفتگو می کند ، دیر و یا زود به شر آنها گرفتار آید

. برای آنکه به فرودستی گرفتار نشویی ، دست گیر آدمیان شو

. گفتگو با آدمیان ترسو ، خواری بدنبال دارد

. همه آدمیان به شیوه های گوناگون سختی های روزگار را می چشند

. جشن های بزرگ انگیزه افزایش باروری و پویایی آدمیان می گردد

« Paulo Coelho پائولو کوئلیو »

قلبی که به جستجوی رویاهایش برود هرگز رنج نخواهد کشید زیرا هر لحظه از این جستجو یک قدم نزدیک شدن به خدا و ابدیت است

. پولس قدیس در رساله خود به قرن‌تیان می‌گوید : نرمی ، یکی از مهمترین ویژگیهای عشق است

بیایید هرگز از یاد نبریم : عشق لطافت است . یک روح سخت ، اجازه نمی‌دهد دستان خداوند آن را مطابق میل خود شکل ببخشند

. سرگردان در جاده باریکی در شمال اسپانیا سفر می‌کرد ، که مردی را دراز کشیده در بستری از گل دید

سرگردان پرسید : اینطوری گلها را له نمی‌کنی ؟

. مرد پاسخ داد : نه ! سعی دارم اندکی از لطافت گلها را جذب کنم

... آری ، عشق لطافت است

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد بردباری

. خردمندان همچون عقاب ها دیدی گسترده دارند و بردبارند

. بردباری در توان هر کسی نیست کسانی که بردبارند فرمانروایی می کنند

. بردباری بهترین سپر در روزهای سخت و ناپایداریست

. با بردباری همه چیز در جنگ توست

. آه و بردباری ، ریشه هر دیوزاد ، و بد خوئی را ، خواهد کند

« Paulo Coelho پائولو کولیلو »

اگر چهره ات نقص دارد گناه آینه نیست

. استاد می گوید : اگر باید بگریید ، همچون کودکان بگریید

زمانی کودک بودید و یکی از نخستین چیزهایی که در زندگی آموختید گریستن بود ، چون گریستن بخشی از زندگی است .

. هرگز از یاد مبرید که آزادی و نشان دادن احساساتتان شرم آور نیست

فریاد بزنید ، با صدای بلند هق هق کنید ، هر چقدر که مایلید سر و صدا کنید ، چون کودکان اینگونه می گریند و آنان سریعترین راه آرامش بخشیدن به قلبشان را می شناسند

هرگز متوجه شده اید که کودکان چطور دست از گریستن می کشند ؟ از گریستن دست می کشند چون چیزی حواسشان را منحرف می کند . چیزی آنها را بسوی ماجرای بعدی فرا می خواند

کودکان خیلی سریع دست از گریستن می کشند و برای شما نیز اینگونه خواهد بود اگر و تنها اگر همچون کودکان ! ... بگریید

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد راه

در پشت هیچ در بسته ای ننشینید تا روزی باز شود . راه کار دیگری جستجو کنید و اگر نیافتید همان در را بشکنید .

اگر شما به مشکلات پشت کنید سختی ها هیچگاه به شما پشت نخواهند نمود بهترین راه ، مبارزه پیگیر و همیشگی با سختی هاست .

. گاهی برای رسیدن به پیشرفت می بایست راه سخت کوهستان را برگزینیم .

. راه آشتی را کسی باید بیابد که خود سبب جدایی شده است .

. آنکه بر کردار خویش فرمانروایی کرد و دلیرانه بسوی راه های نارفته رفت بی گمان آموزگار آیندگان خواهد شد .

. آنکه پی به نیروی سترگ درون خود برد ، راه آزاد سازی آن را نیز خواهد یافت .

. راهی جز نرمش و بازی با هستی نیست

Paulo Coelho پائولو کوئلیو «

چگونه جهنم را پر نگه می دارند ؟

در قصه ای قدیمی آمده است که وقتی حضرت عیسی روی صلیب درگذشت بی درنگ به دوزخ رفت تا گناه کاران را نجات دهد

: شیطان بسیار ناراحت شد و گفت

دیگر در این دنیا کاری ندارم . از حالا به بعد ، همه تبه کارها و خلاف کارها و گناه کارها و بی ایمان ها ، همه - ! یکر است به بهشت می روند

: عیسی به شیطان بیچاره نگاه کرد و خندید

ناراحت نباش . تمام آنهایی که خودشان را بسیار با تقوا می دانند و تمام عمرشان کسانی را که به حرف های من - ! عمل نمی کنند محکوم می کنند ، به این جا می آیند . چند قرن صبر کن تا ببینی که دوزخ پُرتر از همیشه می شود

قلب من ، هرگز تو را محکوم و نقد نمی کنم . و نیز هرگز از آنچه می گویی شرمند نمی شوم . میدانم تو کودک . محبوب خداوندی و او در تابشی شکوهمند و عاشقانه از تو حفاظت می کند

قلب من ، به تو ایمان دارم . طرفدارت هستم ، و در نیایش هایم ، همواره برایت درخواست برکت می کنم . همواره دعا می کنم یاری و پشتیبانی مورد نظرت را دریافت کنی

قلب من ، به تو ایمان دارم . ایمان دارم که تو عشقت را با هر آنکس که نیازمند یا سزاوارش باشد ، سهیم می شوی . که راه من راه توست و همراه با هم به سوی روح القدس می رویم

از تو می خواهم به من اعتماد کنی . بدان که دوستت دارم و می کوشم تمام آزادی مورد نیازت را برای ادامه دادن به تپش شادمانه ات در سینه ام ، در اختیار بگذارم و برای آنکه هرگز از حضور من در گردآگردت احساس ... ناسودگی نکنی ، هر کاری می کنم

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد خویش

. اگر جاننت در خطر بود بجای پنهان شدن بکوش همگان را از گرفتاری خویش آگاه سازی

. با گفتن واژه هایی همانند نمی توانم ! و یا نمی شود ! هر روز پس تر می روید

. نخستین کسی که در برابرش باید گرنش کنی خویشتن خویش است

خویش را خوار نکنیم و اگر ارزشش را بدانیم هیچگاه در برابر پاره گویان آسیب پذیر نخواهیم بود . ارد بزرگ

. آدمهای بی مایه ، همگان را ابزار رسیدن به خواسته های خویش می سازند

. بسیاری از آرزوهایمان را می توانیم با نشان دادن توانمندی خویش به آسانی بدست آوریم

. آنگاه که سنگ خویشتن را به سینه می زنی نباید امید داشته باشید همگان فرمانبردار شما باشند

تبهکار همیشه نگران کیفر خویش است حتی اگر بر زر و زور لمیده باشد و این بسیار درد آور است چرا که سایه
. کیفر همواره در برابر دیدگانش است

. هنگامی که می خواهی وظیفه و بایسته خویش را انجام دهی از کسی فرمان نگیر

. آنکه می دزدد ، جز حق خویش چیزی نمی ستاند . اما این ستاندن نفرین و خواری ابدی در پی دارد

بسیاری در پیچ و خم یک راه مانده اند و همواره از خویشتن می پرسند : ما چرا ناتوان از ادامه راهیم . بدانها باید گفت می دانی در کجا مانده ای؟ همانجای که خود را پرمایه دانسته ای

. کردار ناپسند خویش را با دارایی زیاد هم نمی توانی پنهان سازی

. برای آنکه پرواز کنی ، بپیکر خویش را به حال خود رها مکن

Paulo Coelho پاتولو کولیو «

تابلوی شام آخر لئوناردو داوینچی

لئوناردو داوینچی هنگام کشیدن تابلوی شام آخر دچار مشکل بزرگی شد؛ می‌بایست نیکی را به شکل عیسی و بدی را به شکل یهودا، از یاران مسیح که هنگام شام تصمیم گرفت به او خیانت کند، تصویر می‌کرد. کار را نیمه تمام رها کرد تا مدل‌های آرمایش را پیدا کند

روزی در یک مراسم همسرایی، تصویر کامل مسیح را در چهره یکی از آن جوانان همسرا یافت. جوان را به کارگاهش دعوت کرد و از چهره‌اش اتودها و طرح‌هایی برداشت.

سه سال گذشت. تابلو شام آخر تقریباً تمام شده بود؛ اما داوینچی هنوز برای یهودا مدل مناسبی پیدا نکرده بود. کاردینال مسئول کلیسا کم کم به او فشار می‌آورد که نقاشی دیواری را زودتر تمام کند.

نقاش پس از روزها جستجو، جوان شکسته و ژنده‌پوش و مستی را در جوی آبی یافت. به زحمت از دستیارانش خواست او را تا کلیسا بیاورند، چون دیگر فرصتی برای طرح برداشتن نداشت.

گدا را که درست نمی‌فهمید چه خیر است، به کلیسا آوردند؛ دستیاران سرپا نگاه‌اش داشتند و در همان وضع، داوینچی از خطوط بی‌تقوایی، گناه و خودپرستی که به خوبی بر آن چهره نقش بسته بودند، نسخه برداری کرد.

وقتی کارش تمام شد، گدا، که دیگر مستی کمی از سرش پریده بود، چشم‌هایش را باز کرد و نقاشی پیش رویش را "دید و با آمیزه‌ای از شگفتی و اندوه گفت: " من این تابلو را قبلاً دیده‌ام

"داوینچی با تعجب پرسید: "کی؟"

سه سال قبل، پیش از آنکه همه چیزم را از دست بدهم. موقعی که در یک گروه همسرایی آواز می‌خواندم، زندگی -
!!!! پر رویایی داشتم و هنرمندی از من دعوت کرد تا مدل نقاشی چهره عیسی شوم

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد سکوت و خموشی

. آتش خشم را با آب سکوت خاموش کن

. برای کسب گنج سکوت ، بارگاه دانش ات را بزرگتر بساز

. رویش باغ سکوت ، در هنگامه خروش و همه‌ارزشش را نشان می دهد

. خموشی ، دری به سوی نگاه ژرف تر است

. اگر دشمنت با روی خوش نزدیکت شد ، در برابرش خموش باش و تنه‌ایش بگذار

« **Paulo Coelho** پائولو کوئلیو »

در جوانی آنگاه که رویاهایمان با تمام قدرت در ما شعله ورنند خیلی شجاعیم

ولی هنوز راه مبارزه را نمی دانیم، وقتی پس از زحمات فراوان مبارزه را می آموزیم دیگر شجاعت آن را نداریم

. اغلب دوست داشتن آسانتر از دوست داشته شدن است

پذیرفتن کمک و پشتیبانی دیگران را دشوار می یابیم . تلاشهای ما برای مستقل جلوه کردن ، دیگران را از فرصت
. تجلی بخشیدن به عشق شان محروم می کند

« ارد بزرگ Orod Bozorg »

فرگرد نگاه

. نگاه خردمندان به ریشه ها می رسد و دیگران گرفتار نمای بیرونی آن می شوند

. نگاه درون و برون ما ، از خویشتن خویش آغاز و بدان خواهد انجامید

. درون ما با تمام جزئیات ، از نگاه تیزبین اهل خرد پنهان نیست

. نگاه زمینیان ، تهی است از انوار آسمانیان

. نگاه آدمهای کوچک ، چه زود پر می شود و لبریز

« **Paulo Coelho** پائولو کوئلیو »

از هر فرصتی که زندگی در اختیار می‌گذارد استفاده کن چون اگر از دست بروند مدت‌ها طول می‌کشد تا دوباره به دست آیند.

جمعه می‌رسد. به خانه می‌روی. روزنامه‌ای را که در طول هفته نتوانسته‌ای بخوانی، برمی‌داری. دکمه تلویزیون را می‌زنی و صدایش را قطع می‌کنی. یک نوار کاست را پخش می‌کنی. با دستگاه کنترل از راه دور. کانالهای تلویزیون را عوض می‌کنی و سعی می‌کنی روزنامه را ورق بزنی و به موسیقی گوش دهی.

روزنامه خبر تازه‌ای ندارد. برنامه‌های تلویزیون تکراری است و این نوار موسیقی را بارها شنیده‌ای. همسرت دارد بچه‌ها را نگاه میدارد و سالهای جوانی‌اش را قربانی می‌کند بی‌آنکه به راستی بفهمد چرا چنین می‌کند. بهانه‌ای به ذهنت می‌رسد: خوب، زندگی کردن همین است.

نه، زندگی این نیست! زندگی شیفتگی است! سعی کن به یاد بیاوری چه زمانی شور زندگی را پنهان کردی. خانواده‌ات را با خود همراه کن و سعی کن پیش از آنکه دیر بشود شیفتگی‌ات را باز یابی.

! عشق هرگز مانع پیروی کسی از رویاهایش نشده

« ارد بزرگ Orod Bozorg »

فرگرد اندیشه

. پیرامونیان ما چه بخوایم و یا نخوایم بر اندیشه های ما اثر خواهند گذاشت

وارونگی آدمیان و جانوران در پویایی اندیشه و دانش است ولی آدمی هر دم می تواند به رفتار و خوی بسیار
بربرگونه دست یابد و دست به هر بزهی بزند که پلیدترین جانوران هم در بایسته ترین هنگامه از انجام آن می
. پرهیزند

. همواره آدمیان دایره و چنبره بدی و پلیدی را با دانش و اندیشه برتر خویش بسته و بسته تر می سازند

. خرد ابتدا به اندیشه پناه می برد

. چهار چوب نگاه ما زمینی است ، اما برآیند اندیشه ما جنبه آسمانی نیز پیدا می کند

. با کسی گفتگو کن که رسیدن به خرد و آگاهی اندیشه اوست نه خویشتن خویش

. اندیشه و انگاره بیمار ، آینده را تیره و تار می بیند

« Paulo Coelho پائولو کوئلیو »

اگر ما عاشق باشیم دنیا تغییر می کند

نور عشق ظلمت گناه را از بین می برد

باید که جویای عشق دیگران باشیم ، حتی با وجود ترس از

این که دست رد به سینه ما بزنند

با ترس از نگاه های تند ، با ترس از سنگدلی دیگران

هرگز نباید اجازه دهیم که از جست و جوی عشق دست

بکشیم

. اغلب به ندرت در می یابیم که پدیده های خارق العاده گرداگردمان را فرا گرفته اند

معجزه ها پیرامون ما رخ می دهند ، نشانه های خدا راه را به ما نشان می دهند ، فرشتگان تنها می کنند صدایشان را بشنویم ، اما از آنجا که آموخته ایم که قواعد و فرمولهایی برای رسیدن به خدا وجود دارد به هیچ یک از این . پدیده ها توجه نمی کنیم

! نمی فهمیم که خداوند در جایی وجود دارد که به او اجازه ورود داده باشند

« ارد بزرگ Orod Bozorg »

فرگرد سامان

. سامان از پس ساختار درست هویدا می گردد

سامانه همه گیر هستی با آنکه یکنواخت پنداشته می شود ولی رو به پوییش و پیشرفت است . گردش آرام هستی نباید ما را فریب دهد ، ما بخشی از یک برنامه بزرگ و پیشخواسته در کیهان هستیم که پیشرفت را در نهاد خود دارد .

مهمتر از امنیت بیرونی ما ، امنیت درونی ماست . هیچ ارتشی نمی تواند نا امنی درون فرو ریخته مان را بهبود بخشد . تنها خود ما هستیم که می توانیم آن را سامان بخشیم

. شورشهای آدمیان ، با بسامدهای پر توان کیهانی خیلی زود به سامانه درست خویش باز می گردد

برآیند سامان یافتگی رفاه است پس : نخست باید به ساختار درست رسید سپس بر اساس آن ساماندهی کرد آنگاه رفاه همگانی بوجود می آید

Paulo Coelho پائولو کوئلیو «

. هر قدر هم که پیش رفته باشی مهم است که هرگز نیاسایی

. در عشق قانونی نیست

شاید سعی کنیم از قواعدی پیروی کنیم ، دلمان را مهار کنیم ، برای رفتارمان تدبیری در نظر بگیریم ، اما تمام اینها بیهوده است

. در عشق ، دل است که تصمیم می گیرد و تصمیم دل است که مهم است

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد برآزندگان

برآزندگان خواهند ساخت سرآیندگان از پس آن خواهند سرود و زمین آیندگان را بارور می سازند .

. برآزندگان سپاه یاران خویش را تنها در آمدگان و زندگان نمی بینند

. برآزندگان گرما بخشند ، سخن و گفتار آنان راه روشن آیندگان است

. برآزندگان به گفتار سخیف و کم ارزش زندگی خویش را تباه نمی سازند

برآزندگان چشم در دست پر از بذر خویش دارند و آسمانی که مهربان است صدای غرش باد هرزه گرد آنها را از راه خویش بر نمی گرداند

. برآزندگان مست شراب هزاران ساله تاریخ کشور خویشند سخن آنان جز آهنگ خیزش و رشد نیست

. برآزنده نمی گوید کیست ! او می گوید چیستی ؟ و از چیستت تو را به آسمانها می کشاند

. برآزندگان بدنبال دگرگونی و رستاخیزند ، رشد در کمینگاه راه های نارفته است

. برآزندگان شادی را از بوته آتشدان پر اشک ، بیرون خواهند کشید

. دارایی برآزندگان ، دلی سرشار از امید است به پهنه و گستره آسمانها

. کمر راه هم در برابر آرمان خواهی برآزندگان خواهد شکست

برآزندگان و ترس از نیستی؟! آرمان آنها نیستی برای هستی میهن است

پره‌های خون آلود برآزندگان نقش زیبای آزادی آیندگان است

. کجاست سینه کش کوهستان سرد و بلندی که گامهای برآزندگان را بر تن خویش به یادگار نداشته باشد؟

...برآزندگان دستی و دامنی برای کاشتن دارند! تا کدام فرزند برداشت کند؟

. ویرانه کاخ های برآزندگان هم ، هزاران گهواره امید بر بستر خویش دارد

. میهن پرستی هنر برآزندگان نیست که آرمان آنان است

. چه فریست زندگی را آنگاه که : برآزندگان را شناسی؟ و در خود ببیچی؟

« Paulo Coelho پائولو کوئلیو »

در زندگی ما فقط یک کار مهم وجود دارد: زیستن

سرنوشت شخصی مان-رسالتی که برای ما رقم خورده. اما همیشه بارمان را با دغدغه های بی فایده ای سنگین می کنیم و این بار سنگین رویاهای ما را نابود می کند .

آنانی که به راه نوینی گام می گذارند و می خواهند اندکی از زندگی پیشین خود را نگه دارند، سرانجام مجروح گذشته خود خواهند شد .

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد زیبایی

. اندیشه و انگاره ای که نتواند آینده ای زیبا را مژده دهد ناتوان و بیمار است

. تن پوشی زیباتر از سرشت و گفتار نیکو سراغ ندارم

. زیبارویی که می داند زیبایی ماندنی نیست پرستیدنی ست

. آنکه زیبایی خرد را ندید ، گرفتار زیبایی آدمیان شد و بدین گونه از هر چه داشت تهی گشت

. زمین هر روز هزاران هزار گل زیبا به ما ارزانی می دارد اما کمتر کسی زمین را می بیند

. زیباترین خوی زن ، نجابت اوست

« Paulo Coelho پائولو کولئو »

هیچ مذهبی قادر به رساندن تمامی ستاره ها به یکدیگر نیست ، چون اگر چنین شود جهان به خلاء عظیمی تبدیل می شود و دلیل هستی اش را از دست می دهد . هر ستاره و هر انسان ویژگی های خاص خودش را دارد . ستاره های سبز ، ستاره های زرد ، ستاره های آبی و ستاره های سفید داریم ، ستاره های دنباله دار داریم ، شهاب ثاقب و شهاب سنگ داریم ، سحابی و منظومه داریم . آنچه از این پائین به تعداد عظیمی از نقاط شبیه به هم می ماند ، در حقیقت میلیونها چیز متفاوت است که در فضائی فراتر از درک انسانی گسترده اند .

والدین بسیاری به هنگام پیری ، فرزندانشان را از ارزانی کردن همان عاطفه و حمایتی که در کودکی به آنها می کردند ، محروم می کنند . بسیاری از همسران ، به هنگام بلا ، خجالت می کشند از همسر خود کمک بخواهند . بدین ترتیب آبهای عشق نمی گسترند .

. حرکت محبت آمیز دیگران را بپذیرید . بگذارید دیگران به شما کمک کنند و به شما نیروی حرکت بدهند .

. اگر این عشق را با خلوص و فروتنی بپذیرید ، می فهمید که عشق نه دادن است و نه گرفتن . عشق شراکت است .

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد دیگران

. آدمهای فرمند و خودباور بدنبال کف زدن دیگران نیستند آنها به شکوه و ارزش کار خود باور دارند

. مردانی که بیشتر از جایگاه و هنجار زنان پشتیبانی می کنند خود بیشتر از دیگران به نهاد زن می تازند

. آدمیانی که با دیگران روراست نیستند با خود نیز بدین گونه اند

اگر دیگران را با زیباترین منشها و صفات بخوانیم چیزی از ارزش ما نمی کاهد بلکه او را دلگرم ساخته
. ایم آنگونه باشد که ما می گویم

. پشتیبانی از داشته دیگران ، پشتیبانی از داشته خود ماست

. آدمها را آنگونه بخواهیم که هستند نه آنگونه که می خواهیم

. کسی که آدم پیش رویش را آنگونه که هست نمی بیند خیلی زود به مرز جدایی می رسد

. هر قدر به دیگران احترام بگذاریم ، به ما احترام خواهند گذاشت

آنکه مدام به کار دیگران سرک می کشد و کنجکاو است تا ببیند آنها چه می کنند مانند سایه ایی بر دیوار است که مدام بدنبال ما می دود بدون آنکه از خود اختیاری داشته باشد

. آنکه دیگران را ابزار پرش خویش می سازد ، خیلی زود تنها خواهد ماند

. امیدوار مباش دیگران همراهیت کنند ، تنها به درمان دردهای روزگار خویش بپاندیش

. پیامد دانایی ، پذیرفتن بار ساماندهی دیگران است

. تنها با از خودگذشتگی برای دیگران می توان جاودانه شد

. نگارنده و سخنگویی که دیگران را کوچک و خوار می نامد ، خود چیزی برای نمایش و بروز ندارد

. ناتوان ترین آدمیان، آنانی هستند که نیروی بدنی خویش را به رخ دیگران می کشند

. اگر می خواهی بزرگ شوی ، از کردار نیک دیگران فراوان یاد کن

« Paulo Coelho پائولو کوئلیو »

. همواره تاریک ترین لحظه، لحظه قبل از طلوع خورشید است

. استاد می گوید : باید مراقب جسم مان باشیم . جسم معبد روح است و سزاوار احترام و ارزش ما

باید از زمان خود بهترین استفاده را ببریم . باید برای رویاهایمان بجنگیم و تلاشهای خود را بر این هدف معطوف کنیم .

اما نباید از یاد ببریم که زندگی از لذتهای کوچک ساخته شده . این لذتها در کنار ما گذاشته شده اند تا ما را تشویق کنند ، ما را در جستجویمان همراهی کنند و لحظه های استراحتی در نبردهای روزانه مان تامین کنند .

شاد بودن گناه نیست . در اینکه گاهی قواعد و قوانین خاصی را در مورد غذا ، خواب و نحوه شادی کردنمان بشکنیم ، هیچ گناه نیست .

اگر گاهی وقت خود را بر بازیچه های بی ارزش تلف می کنید از خود دلگیر نشوید . همین لذتهای کوچک است . که ما را بر می انگیزند .

« ارد بزرگ Orod Bozorg »

فرگرد تجربه

. تجربه ها درسهای خویش را به هزار رنگ و گونه پدیدار ساخته و یاور ما می گردند

. کاش گوش به تجربه ها بسپاریم آموختن تجربه ها مانع از رسیدن به خواری و زبونی است

. کسی که درد روشنگری و بازگویی تجربه را ندارد خود نیز زمانی برای بهره از آن را نخواهد یافت

. خودخواه ، تجربه سخت تنهایی را ، پیش رو دارد

. آزمودگی آدمها ، از زر هم با ارزشتر است

« **Paulo Coelho** پائولو کوئلیو »

برای آنکه به طریق خود ایمان داشته باشیم ، لازم نیست ثابت کنیم که طریق دیگران نادرست است . کسی که چنین می پندارد ، به گامهای خود نیز ایمان ندارد .

اگر در جاده روئیاهایتان سفر می کنید به آن متعهد باشید . هیچ دری را باز نگذارید تا بهانه شود . بهانه هایی مثل این که بگویید : خوب، این دقیقاً همان چیزی نیست که من می خواستم . بذر شکست در همینجا نهفته است .

مسیر خود را بپیمایید حتی اگر گامهای شما نامطمئن است . حتی اگر می دانید می توانستید این مسیر را بهتر بپیمایید .

اگر امکانات خود را در لحظه اکنون بپذیرید ، بی تردید در آینده پیشرفت خواهید کرد . اما اگر محدودیتهای خود را انکار کنید ، هرگز از آنها رها نمی شوید .

شجاعانه با مسیر خود روبرو شوید و از انتقاد دیگران نهراسید و مهمتر از همه نگذارید با خود انتقادی فلج شوید .

خداوند در شبهای بی خوابی همراه شما خواهد بود و با عشق خویش اشکهای شما را خواهد زدود . خداوند یار شجاعان است .

« ارد بزرگ Orod Bozorg »

فرگرد ارزیابی و نقد

ارزیابی و پژوهش ما بر کار دیگران دو درس در پی دارد : نخست اینکه با دانش او آشنا می شویم و دوم آنکه ما . راه های تازه و درست را به او هدیه خواهیم نمود

. بزرگترین دام نقادان ، خودستایی است

. نقادی که در انتهای ارزیابی خویش ، راه و شیوه درست را نشان نمی دهد یاوه گویی بیش نیست

. نقد و ارزیابی بی کینه ، پاداشی است که ارزش آن را باید دانست

. جایگاه ارزیابی و نقد شما بر کارکرد دیگران ، می تواند آغازگاه نخستین گام شما برای سازندگی باشد

« Paulo Coelho پائولو کولئو »

در دنیا هیچ چیز کاملاً خطایی وجود ندارد. حتی یک ساعت از کار افتاده هم می‌تواند دو بار در روز وقت دقیق را نشان دهد.

سعدی شیراز و دعا و نیایش

داستان زیر از سعدی نقل شده است

بهنگامی که من کودکی بیش نبودم عادت داشتم با پدرم و عموها و عموزاده هایم نماز خوانده و به دعا و نیایش " بپردازم. ما هر شب نیز گرد هم جمع می شدیم و به قرائت بخشی از قرآن گوش می دادیم

در یکی از این شبها هنگامی که عمویم در حال قرائت قرآن بود متوجه شدم که اکثر افراد حاضر در آن جلسه به خواب رفته اند. در آنجا بود که رو به پدرم کردم و گفتم

هیچکدام از این خوهب آلوده ها هرگز به خدا نخواهند رسید

پدرم در جواب گفت

پسر عزیزم راهت را با ایمان ادامه بده و اجازه بده تا هر کسی به مراقبت از خویش بپردازد. چه کسی می داند شاید ایشان در خواب و رویاهایشان در حال گفت و گو با خدا باشند. من نیز ترجیح می دهم که تو هم مانند آنها در خواب باشی تا اینکه اینچنین به سختی به قضاوت درباره ایشان پرداخته و بدین نحو محکومشان کنی

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد کشور

. گفتاری که موجب گسستن همبستگی کشور گردد ، ریشه در سخیفی اندیشه گوینده آن دارد

. کارمندان نابکار ، از دزدان و آشوبگران بیشتر به کشور آسیب می رسانند

. با احساس می شود پند و اندرز داد اما سامان دهی به کشور نیاز به هنجار و چهارچوبی توانمند دارد

. سربازان تنها نگاهبان مردم امروز کشور خویش نیستند آنها دستاوردهای پیشینیان و سرمایه آیندگان را نیز پاس می دارند

. سرفرازی کشور بزرگترین خواست همگانی ست

« Paulo Coelho پائولو کولئو »

یکی بود یکی نبود مردی بود که زندگی اش را با عشق و محبت پشت سر گذاشته بود. وقتی مرد همه می گفتند به بهشت رفته است. آدم مهربانی مثل او حتما به بهشت می رفت

در آن زمان بهشت هنوز به مرحله ی کیفیت فرا گیر نرسیده بود. استقبال از او با تشریفات مناسب انجام نشد. دختری که باید او را راه می داد نگاه سریعی به لیست انداخت و وقتی نام او را نیافت او را به دوزخ فرستاد

در دوزخ هیچ کس از آدم دعوت نامه یا کارت شناسایی نمی خواهد هر کس به آنجا برسد می تواند وارد شود. مرد وارد شد و آنجا ماند

چند روز بعد ابلیس با خشم به دروازه بهشت رفت و یقه ی پطرس قدیس را گرفت

!این کار شما تروریسم خالص است

پطرس که نمی دانست ماجرا از چه قرار است پرسید چه شده؟! ابلیس که از خشم قرمز شده بود گفت: آن مرد را به دوزخ فرستاده اید و آمده و کار و زندگی ما را به هم زده

از وقتی که رسیده نشسته و به حرفهای دیگران گوش می دهد... در چشم هایشان نگاه می کند... به درد و دلشان می رسد. حالا همه دارند در دوزخ با هم گفت و گو می کنند... هم را در آغوش می کشند و می بوسند. دوزخ جای این !! کارها نیست!! لطفا این مرد را پس بگیرید

وقتی رامش قصه اش را تمام کرد با مهربانی به من نگریست و گفت

"با چنان عشقی زندگی کن که حتی اگر بنا به تصادف به دوزخ افتادی... خود شیطان تو را به بهشت باز گرداند"

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد بد اندیش

. چه نشانی از بد اندیش بجاست ؟ هیچ

. بد اندیشان و بد کرداران خیلی زود در آتش افکار و کردار اشتباهشان خواهند سوخت

. روز های خوش برای کژاندیش بسیار کوتاه و روز کیفر بسیار دراز

. بدانیش همیشه ، کارش گره می خورد

. بدانیش نخستین و آخرین مردار کردار خویش است

Paulo Coelho پائولو کوئلیو «

تنها راه برای یافتن تصمیم درست آن است که بفهمیم تصمیم غلط کدام است راه دیگر را هم بدون ترس بیازماییم و آن وقت تصمیم بگیریم

چگونه همسطح کردن دنیا

کنفسیوس در حال سفر کردن با شاگردانش بود که متوجه شد که در دهکده‌های پسر بچه بسیار باهوشی زندگی می‌کند. لذا تصمیم گرفت که به آن دهکده رفته و با او که در حال بازی کردن بود به صحبت بنشیند. پس از پرسر بچه پرسید:

چطور است که شما به من کمک کنید تا به این نابرابریها در این دنیا خاتمه بخشم؟

پسرک پرسید:

برای چه بایستی به نابرابریها پایان بخشید؟ اگر کوهها را صاف و مسطح کنیم پرنده ها جان پناه و محافظی نخواهند داشت. اگر به اعماق و ژرفای رودخانه ها و دریاها پایان بخشیده و صافشان کنیم تمام ماهیها خواهند مرد. اگر کد خدا و رئیس یک دهکده همانند یک دیوانه رفتار کرده و خودکامه باشد هیکس در آن ده معنای حق و عدالت را نخواهد فهمید.

شاگردان در حالی که از علم و معرفت آن کودک شگفت زده شده بودند آنجا را ترک کردند. زمانی که در راه شهر دیگری بودند یکی از آنان اظهار داشت که همه کودکان بایستی اینچنین باشند

کنفوسیوس نیز در اینباره گفت

من با بچه های بسیاری آشنا شده ام که بجای بازی کردن و انجام کارهایی که در اقتضای سنشان میباشد در پی درک دنیا بوده اند اما هیچیک از ایشان بعداً "موفق به انجام کارهای مهمی نشدند برای اینکه هرگز معنای معصومیت و شیرینی بی مسولیتی دوران کودکی را درک و تجربه نکردند

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد نادان

چه بسیار آدمیان نادانی که مهربانی شایستگان را بر نمی تابند آنها در نهایت یا به بردگی تیزدندانان گرفتار آیند و یا چهره زشت تنهایی را آشکارا ببینند

ره آورد گفتگو با نادان دو چیز است : نخست از دست دادن بخشی از عمر و دیگری گرفتار شدن ، به افکار پوچ و بی ارزش .

. نادانی ، خودخواهی به بار می آورد

. نادان همیشه از آز و فزون خواهی خویش خسته است

Paulo Coelho پائولو کوئلیو «

در جوانی آنگاه که رؤیاهایمان با تمام قدرت در ما شعله ورنند خیلی شجاعیم ولی هنوز راه مبارزه را نمی دانیم ،
. وقتی پس از زحمات فراوان مبارزه را می آموزیم دیگر شجاعت آن را نداریم

عشق یا شادی

"مومنی از دکو برین روحانی پرسید" چه کنم تا خداوند از اعمال من راضی باشد؟

"روحانی گفت: "تنها یک راه وجود دارد: زندگی با عشق"

چند دقیقه بعد شخص دیگری از روحانی همین سوال را پرسید روحانی گفت: "تنها یک راه وجود دارد زندگی با شادی"

"شخص اول تعجب کرد و گفت: "اما به من نصیحت دیگری کردید استاد"

"روحانی گفت: "نه دقیقا همین توصیه را کردم"

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد آرامش

. آنانیکه همیشه در آرامش هستند لایالی ترین آدمهایند

. آرامش اگر همیشگی باشد سستی و پلشتی در پی دارد

. جایی که شمشیر است آرامش نیست

« Paulo Coelho پائولو کوئلیو »

از دست دادن هر انسانی که دوستش می داشتم آزاردهنده بود . گرچه اکنون متقاعد شده ام که هیچکس کسی را از دست نمی دهد زیرا هیچکس مالک کسی نیست . این تجربه واقعی آزادی است : داشتن مهمترین چیزهای عالم بی آنکه صاحبشان باشی

روسپی و راهب

! راهبی در نزدیکی معبد زندگی می کرد . در خانه روبرویش , یک روسپی اقامت داشت

راهب که می دید مردان زیادی به آن خانه رفت و آمد دارند، تصمیم گرفت با او صحبت کند. زن را سرزنش کرد: تو بسیار گناهکاری. روز و شب به خدا بی احترامی می کنی. چرا دست از این کار نمی کنی؟ چرا کمی ایبه زندگی بعد از مرگت فکر نمی کنی؟

زن به شدت از گفته های راهب شرمزده شد و از صمیم قلب به درگاه خدا دعا کرد و بخشش خواست و همچنین از ... خدا خواست که راه تازه ای برای امرار معاش به او نشان بدهد. اما راه دیگری برای امرار معاش پیدا نکرد

بعد از یک هفته گرسنگی، دوباره به روسپی گری پرداخت. اما هر بار که خود را به بیگانه ای تسلیم می کرد از ... درگاه خدا آمرزش می خواست

راهب که از بی تفاوتی زن نسبت به اندرز او خشمگین شده بود فکر کرد: از حالا تا روز مرگ این گناهکار، می !!! شمرم که چند مرد وارد آن خانه شده اند

و از آن روز کار دیگری نکرد جز این که زندگی آن روسپی را زیر نظر بگیرد، هر مردی که وارد خانه می ... شد، راهب ریگی بر ریگ های دیگر می گذاشت. مدتی گذشت

راهب دوباره روسپی را صدا زد و گفت: این کوه سنگ را می بینی؟ هر کدام از این سنگها نماینده یکی از ! گناهان کبیره ای است که انجام داده ای، آن هم بعد از هشدار من. دوباره می گویم: مراقب اعمالت باش

زن به لرزه افتاد، فهمید گناهانش چقدر انباشته شده است. به خانه برگشت، اشک پشیمانی ریخت و دعا کرد:

خداوند دعایش را پذیرفت. همان روز، فرشته ی مرگ ظاهر شد و جان او را گرفت. فرشته به دستور خدا، از ... خیابان عبور کرد و جان راهب را هم گرفت و با خود برد

! روح روسپی، بی درنگ به بهشت رفت. اما شیاطین، روح راهب را به دوزخ بردند

در راه , راهب دید که بر روسپی چه گذشته و شکوه کرد : خدایا , این عدالت توست ؟ من که تمام زندگی ام را در فقر و اخلاص گذرانده ام , به دوزخ می روم و آن روسپی که فقط گناه کرده , به بهشت می رود ؟

یکی از فرشته ها پاسخ داد : " تصمیمات خداوند همواره عادلانه است . تو فکر می کردی که عشق خدا فقط یعنی فضولی در رفتار دیگران . هنگامی که تو قلبت را سرشار از گناه فضولی می کردی , این زن روز و شب دعا می کرد . روح او , پس از گریستن , چنان سبک می شد که توانستیم او را تا بهشت بالا ببریم . اما آن ریگ ها چنان " !!! روح تو را سنگین کرده بودند که نتوانستیم تو را بالا ببریم

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد کار

. کار ما برآیند خواست و برنامه ماست آنکه خواست و برنامه ایی ندارد کاری انجام نمی دهد

آنانکه پژوهش کرده اند تنها کمی به داشته های درونی خویش و رازهای کیهانی آشنا شده اند و این رویکرد نمی تواند دستاویزی برای کوچک شمردن دیگر کسان گردد چرا که بسیاری به این رازها پی می برند بی کوچکترین بررسی و پژوهشی، آنها با کار و همچنین نگرش در نمایه های هستی به بسیاری از ناگفته ها پی می برند

. خوارترین کارفرما کسی است که با ندادن و یا کم کردن دستمزد زیر دست ، فرمانروایی می کند

. فرودستان ، در بهترین هنگامه هم ، بهانه های فراوان ، برای انجام ندادن کار های خویش دارند

اگر آماده نباشیم ارزشمندترین زمان ها را نیز از دست خواهیم داد ، و کسی که آماده نیست بخت کمتری برای پیروزی خواهد داشت ، آمادگی یعنی بروز بودن در هر حرفه و کاری

. کار ، بهترین تسکین دهنده ، افکار پریشان ، و غم است

Paulo Coelho پائولو کوئلیو «

... تحقق بخشیدن به افسانه ی شخصی، یگانه وظیفه ی آدمیان است و همه چیز تنها یک چیز است

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد تنهایی

. تنها تنهایی کارآمد است که همراه باشد با پژوهیدن و کاویدن در خرد و دانش

. خویشتن و مردم را هنگامی می شناسی ، که تنها شوی

. تنهایی برای جوان ارزشمند ، و برای پیر آزار دهنده است

Paulo Coelho پائولو کوئلیو «

جاده ها برای سفر ساخته شده اند.

Orod Bozorg ارد بزرگ «

فرگرد راستی و ناراستی

پیش از آنکه ناراستی ها ، در درون ما دره ایی مهیب پدید آورند به راستی ها باندیشیم .

. ارزش گذاردن به خویشتن خویش نباید سدی در برابر زدودن ناراستی هایمان باشد

. رد راستی ، رد خویشتن است

. نخستین گام در راه پیروزی ، آموختن ادب است و نکو داشت دیگران

. آنکه راستی نبود گرفتار آمیزش با اهریمن است ، فرزند این آمیزش فتنه است و شورش

. تنها مبارزه با ناراستی ها به ما ارزش داده و هم زیستی با تباهی سرافکنندگی به دنبال دارد

. ناراستی هایمان را بپذیریم چرا که بهانه آوردن ، دو چندان آنها را سنگین می کند

. ! هیچ گاه از راستی و درستی خویش آزرده مباش چون همیشه در انتهای هر داستان تو برنده ایی

. آنکه برنامه ها را از پایان به آغاز ، مورد ارزیابی قرار می دهد به راستی در حال سرپوش گذاری بر روی چیزی است

. آنگاه که نمی دانم چه می گویم ، جز راستی چیزی بر زبانت جاری نیست

. برای نوشیدن شهد بهشت ، هموار نگاهت به راستی باشد و درستی

. کژی و ناراستی ، شکاف و رخنه گاه اندیشه اهریمن خواهد شد

Paulo Coelho پائولو کوئلیو »

... عشق معرفتی ملکوتی است که به انسان توانائی دیدن آنچه خدایان می بینند را می دهد

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد اندیشه همگانی

. افکار عمومی جایگاه آدمها را مشخص می کنند نه بر تخت نشینان

. دیدگاه خوب مردم ، بهترین پشتیبان برگزیدگان است

. خود را برای پیشرفت مردم ارزانی دار تا مردم پشتیبان تو باشند

« Paulo Coelho پائولو کوئلیو »

تاریک ترین لحظه ، لحظه پیش از طلوع خورشید است

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد رسانه

وقتی ناگهان رخداد مهمی از درون دیوان سالاری کشور به رسانه ها کشیده می شود ، نکته بسیار مهم تری از دید
همگان پنهان می گردد .

رسانه تنها می تواند پژواک ندای مردم باشد نه اینکه به مردم بگوید شما چه بگویید که خوشایند ما باشد .

رسانه می تواند

- 1- رسانه می تواند در کوتاه مدت موجب شجاعت و یا ترس همگانی گردد
- 2- رسانه می تواند نشان دهنده فر و یا بیچاره گی یک کشور در گستره جهانی باشد
- 3- رسانه می تواند ذهن مردم را آرام و یا دگرگون و در هم بریزد
- 4- رسانه می تواند گزارش های دروغ و رویدادهای غیر مستند را هم در میان اخبار درست به خورد آدمیان دهد
- 5- رسانه می تواند با بستر سازی سیاه ، موج های همگانی ایجاد نموده و برای کسانی اسباب رشد یک شبه را فراهم سازد
- 6- رسانه می تواند اموری همانند مراسم های سنتی و یا بزم های همگانی را کاهش و یا گسترش دهد
- 7- رسانه می تواند در کوتاه مدت ابله ترین آدمیان را روشنفکر و روشنفکران را خانه نشین بنماید
- 8- رسانه می تواند ابزاری باشد برای همبستگی و یا جدایی طلبی در یک کشور
- 9- رسانه می تواند موجب افزایش آگاهی های شهروندی گردد

رسانه نمی تواند

- 1- رسانه نمی تواند عشق و خواست های میهنی مردم را نابود و یا حتی سبک بشمارد
- 2- رسانه نمی تواند برای همیشه اسطوره ها و بزرگان یک کشور را نادیده بگیرد
- 3- رسانه نمی تواند در بلند مدت ، راستی حقیقتی را پنهان و دروغی را راست جلوه دهد
- 4- رسانه نمی تواند برای همیشه آدمهای ناشایست را شایسته جلوه دهد
- 5- رسانه نمی تواند یک خواست همگانی را برای همیشه کم اهمیت جلوه دهد
- 6- رسانه نمی تواند خواهان پس رفت خواسته های مردمی باشد

. رسانه نمی تواند گریزگاهی برای سردمداران یک کشور به خاطر انجام ندادن درست کارهای آنان باشد -7

. رسانه نمی تواند خشونت و بخشش بی اندازه از خزانه کشور را توجیه کند -8

. رسانه نمی تواند خودکامگی و پستی هیچ گروه و دسته ای را پنهان سازد و سعی برای انجام آن رسوایی به بار -9
می آورد

Paulo Coelho پائولو کولئو «

اسب سواری که از اسب می افتد اگر بلافاصله سوار اسبش نشود دیگر هیچگاه شهامت سوار شدن را پیدا نخواهد کرد

برخی از بدترین جنایتهای بشر با نام حقیقت انجام شده است . مردان و زنان بسیاری بر سر تیرک ها سوختند .
فرهنگ تمدنهای بسیاری نابود شدند . آنانکه که راههای متفاوتی را برگزیدند ، از جامعه طرد شدند

: یک نفر به نام حقیقت به صلیب کشیده شد . اما پیش از مرگ برای ما تعریف ژرفی از حقیقت به جای گذاشت

. حقیقت چیزی نیست که به ما اطمینان و یقین می بخشد

. حقیقت چیزی نیست که ما را از دیگران بهتر می کند

. حقیقت چیزی نیست که در زندان عقاید از پیش تعین شده خود حبس کرده ایم

. حقیقت چیزی است که ما را آزاد می کند

. آن مرد گفت : حقیقت را بدان و حقیقت تو را آزاد خواهد کرد

« ارد بزرگ Orod Bozorg »

فرگرد امید

. امید در درون کسی که هنوز راهی را برای خویش برنگزیده جای نمی گیرد

. هیچ اهرمی همچون بردباری و امید نمی تواند مشکلات را از پیش پایت بر دارد

. آسیب دیده همیشه درهای رویاهایش کوچک و کوچکتز می شود ، مگر با امید که شرایط ما را دگرگون می سازد

با بدیهای دیگران دل خویش را به سیاهی نیالاییم ، همواره ساز سادگیمان کوک باشد و نگاهمان امیدوار

Paulo Coelho پائولو کوئلیو «

زمانی که عاشق می شویم، می کوشیم تا انسان بهتری بشویم، دنیای اطرافمان هم بهتر می شود

. در سکوت ماندن فقط حرف نزدن نیست

باید گوش را برای شنیدن تمام صداهاى اطراف تعمیم داد . همانطور که رهبر ارکستر می تواند در میان موسیقی ارکستر ، فلوتی را که خارج می نوازد تشخیص بدهد ، به همین شیوه ، باید شنوایی خود را تربیت کنیم ، تا بتوانیم . صدای خدا را در میان این بازار مکاره بشنویم

انسان مدرن سکوت را بسیار آزار دهنده می داند . ساکت ماندن را دشوار می یابد ، همیشه بیقرار است و می خواهد کاری بکند ، توصیه ای بکند ، وظیفه ای پیش پای خودش بگذارد ، و در آخر برده اجبار خودش برای عمل . می شود

« ارد بزرگ Orod Bozorg »

فرگرد سخن

. آنکه درست سخن نمی گوید داناترین هم که باشد همگان بی سوادش می پندارند

. همیشه آن که با شما هم آوا می شود و سخن شما را بازگو می کند نمی تواند هم اندیش شما نیز باشد

. منتقدین پر حرف بجای عملگرایان کم حرف هم سخن می گویند

دیگران خیلی زود باز خورد رفتار ما را نشان می دهند . درستی و نادرستی کردارمان را در نگاه و سخن دیگران
. خواهیم یافت

. آنکه بیای پی سختان را می برد ، دلخوش به شنیدن سخن شما نیست

. اگر به سخنی که گفته اید با تمام وجود پایبند هستید، دیگر نیازی نیست برای آن پوزش بخواهید

دل کیهان را اگر بگشاییم این سخن را خواهیم شنید ” هر کنشی واکنشی را در پی دارد ” پس بر این باور باشید !
. همه کردار ما چه خوب و چه زشت ، بی بازگشت نخواهد بود

. سخن بدون پشتوانه ، یعنی گزاف گویی

Paulo Coelho پائولو کوئلیو «

در جوانی آنگاه که رؤیاهایمان با تمام قدرت در ما شعله ورنند خیلی شجاعیم ولی هنوز راه مبارزه را نمی دانیم ،
. وقتی پس از زحمات فراوان مبارزه را می آموزیم دیگر شجاعت آن را نداریم

. زندگی به یک مسابقه عظیم دوچرخه سواری می ماند که هدف اش ، زیستن سرنوشت شخصی هر کس است

در خط آغاز ، همه در کنار هم و در شور و رفاقت شریک هستیم . اما هر چه مسابقه ادامه می یابد ، شغف اولیه . جایش را به مبارزه می دهد : خستگی ، یکنواختی ، تردید در توانایی خویشتن

متوجه می شویم که برخی از دوستانمان حاضر نیستند به مبارزه تن بدهند : هنوز در مسابقه حضور دارند اما تنها بخاطر آنکه نمی توانند وسط یک جاده بمانند . این افراد بسیارند . در کنار اتومبیل راهنما حرکت می کنند ، با هم صحبت می کنند و وظیفه شان را انجام می دهند

می بینیم که مدام از آنها دور می شویم ، و بعد ناچار می شویم با تنهایی ، با غافلگیریهای پشت هر پیچ و مشکلات دوچرخه روبرو شویم . سرانجام از خود می پرسیم : آیا ارزشش را دارد ؟

... بله ، ارزشش را دارد . تسلیم نشوید

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد تلاش

. پایداری و تلاش کلید هر بند بسته ای است

. نو آوری نتیجه خواست و تلاش ماست نه رخدادهای ناگهانی

. سازگاری با زیستگاه و تلاش برای بهتر شدن جایگاه کنونی ویژگی ناب آدمهای پاک است

آنکه برای بهروزی آدمیان تلاش می کند و راه درست را نشان می دهد بارها و بارها می زید و تا یاد و سخنش
. جاریست او زاده می شود و باز هم

آن گاه که ، زایش راهی نو را از درون خویش احساس کردی پای در راهی خواهی گذارد که پیشتر برای رسیدن
. بدان بسیار تلاش نموده ایی

Paulo Coelho پائولو کوئلیو «

. انتظار این نخستین درسی بود که درباره ی عشق آموختم

زندگی ، توصیه کردن یا توصیه گرفتن نیست

اگر به کمک احتیاج داریم ، بهتر است ببینیم دیگران چطور مشکلاتشان را حل می کنند یا چگونه از حل کردن آنها عاجز می مانند

فرشته ما همواره حاضر است و اغلب از دهان شخص دیگری برای گفتن یا فهماندن چیزی به ما استفاده می کند . اما این توصیه اغلب به صورت تصادفی و معمولاً در لحظه ای به ما می رسد که با وجود حضور ذهن ، دل نگرانیهای ما ، مانع از دیدن معجزات زندگی می شود

باید به فرشته امان اجازه بدهیم که وقتی لازم می داند ، به روشی که بهتر می داند با ما سخن بگوید

: استاد می گوید

. توصیه ها ، تنها فرضیه هایی درباره زندگی هستند و عمل زندگی کردن معمولاً کاملاً متفاوت است

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد فرهنگ

! اهل بازار بر این باور اشتباهند که فرهنگ را هم می شود با زمان بندی دگرگون ساخت

افزایش ناگهانی مردم سبب کاهش ادب، فرهنگ و فرهیختگی می گردد آنهم از آن رو که نسل و تبار پیش از آن نمی تواند بایستگیها و وظایف خویش را همچون آموزگار بدرستی انجام دهد.

فرهنگ های همیشیه، انگیزه ای توانمند است که موجب همبستگی کشورها در آینده می گردد.

شالوده و زیربنای گسترش هر کشور، فرهنگ است.

اهل خرد و فرهنگ همیشه زنده اند.

Paulo Coelho پاتولو کولیو»

به خود تلقین کن که ترس از شکست از خود شکست بدتر است.

برای آنکه به طریق خود ایمان داشته باشیم
لازم نیست ثابت کنیم که طریق دیگران نادرست است
کسی که چنین می کند
به گامهای خود اطمینان ندارد

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد اندیشه

. اندیشه پروازگر است جایی فرودش آوریم که زیبایی خانه دارد

. آدمی تنها زمانی در بند رویدادهای روزمره نخواهد شد که در اندیشه ایی فراتر از آنها در حال پرواز باشد

Paulo Coelho پائولو کوئلیو «

. به کرم ابریشم فکر کن

او تمام عمرش را روز زمین می گذراند ، به پرندگان غبطه می خورد و از آنچه سرنوشت برایش مقدر کرده است . از رده خاطر است .

. فکر می کند : من منفورترین مخلوق عالم هستم ، زشت ، چندان آور و محکوم به خزیدن روی زمین

روزی مادر طبیعت از کرم می خواهد که پيله ای بتند . کرم وحشت زده می شود . او تا آن روز هیچ پيله ای ننتیده است . خیال می کند که با این کار ، مقبره اش را می سازد و خود را برای مردن آماده می کند

با وجود همه ناخرسندی اش از زندگی ، به خداوند گله می کند : خدایا ، حالا که به این زندگی پست عادت کرده ام ! ، می خواهی تمام چیزهای اندکی را که دارم از من بگیری

. با نومیدي خود را در پيله محبوس می کند و در انتظار سرانجام کار می ماند

بعد از چند روز متوجه می شود که به پروانه ای زیبا بدل شده است . می تواند به آسمان پر بکشد و همگان او را . تحسین می کنند

. کرم ابریشم از معنای حیات و کارهای خداوند حیران می شود

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد شکست

. گاهی شالوده و ریشه شکست های بزرگ ، از اشتباهات بسیار ریز و کوچک سرچشمه می گیرد

. فرومایگان پس از پیروزی ، همآورد شکست خورده خویش را به ریشخند می گیرند

« Paulo Coelho پائولو کوئلیو »

رضایت خدا

نواموزی از پدر نیستروس، کشیش اعظم صومعه اسکتا پرسید: برای رضایت خدا چه باید بکنم؟

پدر نیستروس پاسخ داد: ابراهیم غریبان را پذیرفت، خدا خشنود بود، الیاس از بیگانگان خوشش نمی آمد، خدا خشنود بود. داوود به آنچه که کرد مغرور بود، خدا خشنود بود، باجگیر رومی در برابر محراب از آنچه می کرد شرمند بود. یحیی تعمید دهنده به بیابان رفت، و خدا خشنود بود، یونس به شهر نینوا رفت، و خدا خشنود بود.

از روح خودت بپرس که چه کار دوست دارد بکند. وقتی روح با رویاهایت در توافق باشد، خدا خشنود است.

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد جهان

. غروب جان آدمی ، سپیده دمی به جهان دیگر است

. آنکه همه چیزش را به جهان می سپارد و خود سخن تازه ای ندارد نباید مدعی داشتن خرد باشد و دانش

زاد روز ما با تازی نادیدنی به هزاران زاد روز دیگر گره خورده است ، مرگ هم زاد روزیست همانند زاده شدن ... که بدرودی است به جهانی دیگر

جهان همواره در حال دگرگونی و رشد است نباید این پویندگی را زشت دانست ، باید همراه بود و سهمی از این رشد را بر عهده داشت

. آب و هوا ، بر جهان بینی ، پیوندهای مردمی و اندیشه ما تاثیرگذار است

. با ، رفته گان به جهان دیگر ، نتوان همراه شد ، که این کوشش و همراهی عمر را بباد می دهد

Paulo Coelho پائولو کوئلیو «

... عشق معرفتی ملکوتی است که به انسان توانائی دیدن آنچه خدایان می بینند را می دهد

: فردریش نیچه فیلسوف آلمانی گفته است

. نمی ارزد که آدم وقتش را به بررسی مکرر اشتباهاتش بگذراند . اشتباهات مکرر جزئی از ذات انسان است

: استاد می گوید

برخی از مردم اصرار دارند ثابت کنند در مورد مسایل جزئی درست عمل می کنند . اغلب به خودشان اجازه نمی دهند اشتباه کنند . و از این رفتار چیزی نصیب شان نمی شود جز ترس از پیشروی

ترس از اشتباه دری است که ما را در قلعه " میانه روی " حبس می کند . اگر بتوانیم بر این ترس غلبه کنیم گام بزرگی به سوی آزادیمان برداشته ایم

« ارد بزرگ Orod Bozorg »

فرگرد اشک

. آدمهای بزرگ و اندیشمند ، بسیار اشک می ریزند

. میان اشک مرد و زن فاصله و بازه ای از آسمان تا زمین است

. یاد اشک و شیفتگی ، آویزه خاموش دلهاست

Paulo Coelho پائولو کولئو «

تمام راه ها به یک جا ختم میشوند ؛ اما تو راه خود را انتخاب کن و آن را تا آخر طی کن. سعی نکن که در همه راهها قدم بگذاری

.فرزانه واقعی آن است که فروتن باشد

هرگز به عادت اجازه مده که بر حرکاتت فرمانروایی کند.

مرد احمق همواره می پندارد که برتر از دیگران است.

پیروزی و شکست بخشی از زندگی هر کسی است.

فقط یک راه برای مواجه شدن با یک مشکل وجود دارد ؛ حمله مستقیم به آن.

شما همانگونه و با همان معیارهایی محاکمه می شوید که دیگران را محاکمه می کنید.

هرکس احساس ماجراجویی را از دست بدهد، به گونه ای احساس زنده بودن را هم از دست می دهد.

کسی که با اراده ی آزاد خود توقف نکند؛ سرانجام توسط زندگی فلج خواهد شد.

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد سفر

. ره آورد سفر در درون آدمی ، به جز خرد و پیشرفت نیست

. در کنارمان دلیر هست و اگر نیست ، در سفر رسیدن به اویم . پس تنهای وجود ندارد

« Paulo Coelho پائولو کوئلیو »

خداوند، خدای شجاعان است

در روم باستان، عده ای غیبگو با عنوان سیبیل ها جمع شدند و آینده امپراتوری روم را در نه کتاب نوشتند. سپس کتابها را به تیبریوس عرضه کردند . امپراطور رومی پرسید : بهایشان چقدر است؟

سیبیل ها گفتند: یکصد سکه طلا

تیبریوس آنها را با خشم از خود راند سیبیل ها سه جلد از کتابها را سوزاندند و بازگشتند و گفتند: قیمت همان صد سکه است . تیبریوس خندید و گفت: چرا باید برای چیزی که شش تا و نه تایش یک قیمت دارد بهایی بپردازم؟

. سیبیل ها سه جلد دیگر را نیز سوزاندند و با سه کتاب باقی مانده برگشتند و گفتند: قیمت هنوز همان صد سکه است

تیبریوس با کنجکاوئی تسلیم شد و تصمیم گرفت که صد سکه را بپردازد . اما اکنون او می توانست فقط قسمتی از . آینده امپراطوریش را بخواند

. مرشد می گوید: قسمت مهمی از درس زندگی این است که با موقعیتهای چانه نزنیم

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد پندار

. واژه ها سرشار از پندارهاست ارزش آنها همپای زندگی است

. پندار و دیدمان بر روشنایی باشد و راستی ، بدینگونه راه های آینده ، روشن است و هموار

آنکه می گوید همه چیز خوب است و بدی وجود ندارد با کسی که همه چیز را اهریمنی می پندارد تفاوتی ندارد .
برآیند چنین افکار سخیفی به چاه نیستی گرفتار آمدن است تنها کسانی خوبی را خوب می بینند که بدی و اهریمن
را باور داشته باشند و از آن پرهیز کنند

. آنکه برای وجود خویش ارزشی نمی پندارد ، شان و فر کسی را نگه نمی دارد

. بزرگترین نابکاری آن است که بپنداریم برای آنکه برترین باشیم باید دست به ویرانگری چهره دیگران بزنیم

. ریگهای ساحل خرد ، نشیمنگاه پندارهای پاک و شبانه توست

. رویا پردازی که عملگرا هم باشد می تواند سرچشمه دگرگونی های بسیار گردد

. پندار های خواب و بیداری ما اگر ادامه یابند کم کم ساخته خواهند شد

. پندار های پلید چاه های ژرفی ست که تشنه خردمندان است

. پندار های پاک در دل و روان آزادگان آشیانه دارد

. اگر پنداری توان پیش بردن ما را نداشته باشد همان به که زودتر رهایش کنیم

« Paulo Coelho پائولو کوئلیو »

... راه زندگی همیشه راه اسرار بوده و هست

. یادگیری یک چیز به معنای برقرار کردن ارتباط با جهانی است که هیچ تصویری از آن نداریم

برای یاد گرفتن فروتنی لازم است

مردی در نمایشگاهی گلدان می فروخت . زنی نزدیک شد و اجناس او را بررسی کرد . بعضی ها بدون تزیین بودند، اما بعضی ها هم طرحهای ظریفی داشتند . زن قیمت گلدانها را پرسید و شگفت زده دریافت که قیمت همه آنها یکی است . او پرسید: چرا گلدانهای نقش دار و گلدانهای ساده یک قیمت هستند؟ چرا برای گلدانی که وقت و زحمت بیشتری برده است همان پول گلدان ساده را میگیری؟

. فروشنده گفت: من هنرمندم . قیمت گلدانی را که ساخته ام می گیرم. زیبایی رایگان است

« ارد بزرگ Orod Bozorg »

فرگرد استاد

شاگردانی که بدون نوآوری ! همواره سخن استاد خویش را تکرار می کنند هیچگاه برای خود و استادشان فر و شکوهی ، ارمغان نمی آورند .

. ارزش استاد را دانستن هنر نیست ، بلکه بایستگی و وظیفه است

. بهترین آموزگار استاد ، شاگرد اوست

. دست استاد خویش را ببوس ، چون او هم پدر است هم پرورنده خرد

Paulo Coelho پائولو کولئو «

سایه آمیـد

... عشق زبان پاک دنیاست*

... زبانی بدون واژه ها

تنها زبان حقیقی کائنات

زبانی که به توضیح نیازی ندارد، درست همان گونه که دلیلی برای این که چرا کائنات، جاودانه در گردشند وجود ندارد

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد هنر

. هنر خوراک روان و هنرمند آفریننده آن است . بارگاه هنر با هیچ جایگاهی درخور ارزیابی نیست

. اهل فرهنگ و هنر ، سازندگان آینده اند

. در بلند هنگام هیچ نیرویی نمی تواند در برابر فرهنگ و هنر ایستادگی کند

. شناور بودن خرد آدم در جهان احساس به او میدان بروز و رشد هنر را داده است

. آهنگ دلپذیر ، ریتم و آوای طبیعت است

. هنرمند و نویسنده مزدور ، از هر کشنده ای زیانبارتر است

« Paulo Coelho پائولو کوئلیو »

سایهء امید

عشق نیرویی است که روح این دنیا را دگرگون می نماید و آن را به جلو هدایت میکند

عشق مانند یک دام است. وقتی که سر راه مان قرار می گیرد، تنها خوبی آن را می بینیم و نه دشواری ها پنهان در پس آن را

...شجاع باش، توان عشق ورزیدن داشته باش

و از عاشق بودن شاد باش

از پیروزی لذت ببر

به ندای قلبت گوش کن

عشق همواره یکسان باقی می ماند. این انسان هابند که تغییر می کنند

عاشق نبودن از هر گناهی بزرگتر است

تمام لحظات شاد زندگانی ام در آن بوسه خلاصه شد

عمر بهای سنگینی است که برای بلوغ پرداخت می شود

خداوند دعای آنانی را می شنود که می خواهند نفرت از آنان گرفته شود

اما به دعای کسانی که می خواهند از عشق بگریزند ، ناشنواست

پنجمین کوهستان

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد روان

سوار بر روان خویشتن خویش باشید ، پادشاهی بر سپاهی بی گزند ، اگر نگاهتان بر بوسه گاه زمین آسمان گره
خورده باشد هیچ فراز و فرودی دلتان را نمی لرزاند

! ناراستی ها پیشاپیش رو به مرگ و نیستی اند مگر آنکه ما آنها را در اندیشه و روان خویش زنده نگاه داریم

سرزمین روان ما بسیار بزرگتر و باشکوه تر از جهان پیرامون ماست . کسانی را بدان راه دهیم که سزاوار آن
باشند

. روان دانایان فربه تر از دیگران است این نیرویست که دانش به آنها بخشیده است

. بدن ایستگاه روان نیست. بدن هدیه و ابزار روان است

. گاهی تنها راه درمان روانهای پریشان ، فراموشی است

. پرتگاه می تواند به وجدآورنده روان و یا کشنده جسم باشد

. برای ماندگاری ، رویایی جز پاکی روان نداشته باش

. نیکی برآیند خرد است ، در دل و روان آدمی

. هر چه بلند پروازتر باشید تپش دلتان کمتر خواهد شد . فشار و دردهای روانیتان نیز

. در خواب می توانی نیروی روان خویش را بنگری

. خودخواهی ، کاشی سادگی روانت را ، خواهد شکست

. برای آنکه روانت را بپروری ، ابتدا با خود یکی شو

. روان مردگان و زندگان در یک ظرف در حال چرخش اند

. اگر شیفته کارت نباشی ، روانت بیمار می شود و در نهایت پیکرت از پای در خواهد آمد

« **Paulo Coelho** پائولو کولئو »

:مهمترین درسی که از زندگی آموخته ام این است

منحصر بفرده بودن حقی نیست که برای تعدادی محدود از زمان تولدشان در نظر گرفته شده باشد بلکه تمامی مردم، حتی فروتن ترینشان هم منحصر بفردهند

من از این مطمئنم که: همه ما جلوه گاه شکوه خداوندیم

« ارد بزرگ Orod Bozorg »

فرگرد ستیز

. ستیزه جویان ، کشته اندیشه های پلید خویش خواهند شد

. بسیاری از ستیز ها ، برآیند دردها و گریه های دوران خردسالی ست

. برای نزدیکی و همگرایی خاندان خویش ، باید دستگیر یکدیگر شویم

. مرد دلیر بهنگام ستیز و نبرد ، همراهانش را نمی شمارد

آنهایی که آمادگی برای پاسخگویی به تجاوز دشمن را با گفتن این سخن که : ” جنگ بد است و باید مهربان بود ،
درگیری کار بدیست ” را رد می کنند ، ساده لوحانی هستند که خیلی زود در تنور دشمن خواهند سوخت

. بدخو ، عمرش کم است

Paulo Coelho « پائولو کولئو »

هر جنگجوی نور معشوقش را آزرده است، به همین دلیل او را جنگجوی نور مینامند، چون که تمامی اینها را پشت سر گذاشته و هرگز امیدش را برای اینکه انسان بهتری باشد از دست نداده است

مردی زیر باران از دهکده کوچکی می گذشت . خانه ای دید که داشت می سوخت و مردی را دید که وسط شعله ها در اتاق نشیمن نشسته بود .مسافر فریاد زد : هی،خانه ات آتش گرفته است! مرد جواب داد : میدانم

مسافر گفت:پس چرا بیرون نمی آیی؟

مرد گفت:آخر بیرون باران می آید . مادرم همیشه می گفت اگر زیر باران بروی ، سینه پهلو میکنی

. زائوچی در مورد این داستان می گوید : خردمند کسی است که وقتی مجبور شود بتواند موقعیتش را ترک کند

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد آزادی

آزادی باجی به مردم نیست ! چرا که مال و داشته آنهاست

. رهایی و آزادی ، برآیند پرستش خرد است و دانایی

« Paulo Coelho پائولو کوئلیو »

سایهء امید

. عمر بهای سنگینی است که برای بلوغ پرداخت می شود

. زمانی که انسان مستقیماً" در چشمان کسی نگاه می کند نمی تواند دروغ بگوید یا چیزی را پنهان کند

به نظرم اگر شجاعانه به دنبال عشق باشیم، عشق چهره اش را آشکار می نماید و ما حتی عاشق تر می شویم. اگر کسی ما را دوست بدارد، دیگران هم ما را دوست خواهند داشت. ولی اگر تنها بمانیم ، تنها تر هم می شویم

زندگی چیز عجیبی است

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد همسر

. جفتت اگر پرید برای پریدن عجله نکن

. همیشه بین خود و همسرت بازه ای را نگاهدار تا به خواری گرفتار نشوی

. گسستن دو همسر می تواند خاندانی را از هم بپاشد

. مردی که همسرش را به درشتی بیرون می کند ، به اشک به دنبالش خواهد دوید

Paulo Coelho پائولو کوئلیو «

به خاطر بسیار شخصیت هر فردی حاصل انتخاب و تصمیم های خود اوست

سرور رویاهای خود باش و خودت را با مهربانی دوست بدار

انتخاب ما را از قدرتمان آگاه میکند قدرتی که نشان میدهد ما میتوانیم خودمان باشیم و زندگی داشته باشیم که
ارزویش را داریم

خداوند ما را خلق کرده که در خوشبختی و آرامش زندگی کنیم

هیچ راهی به خوشبختی نمیرسد زیرا که خوشبختی خود راه است

اینده هرگز نماید زیرا که آینده یک سفر است

!و اخر اينكه آيا خداوند براي انسان كافي نيست

رام كنندگان حيوانات سيرك براي مطيع كردن فيلها از ترفند ساده اي استفاده مي كنند. زماني كه حيوان هنوز بچه است، يكي از پاهاي او را به تنه درختي مي بندند. حيوان جوان هر چه تلاش مي كند نمي تواند خود را از بند خلاص كند اندك اندك اي عقيده كه تنه درخت خيلي قوي تر از اوست در فكرش شكل مي گيرد. وقتي حيوان بالغ و نيرومند شد، كافي است شخصي نخي را به دور پاي فيل ببندد و سر ديگرش را به شاخه اي گره بزند. فيل براي رها كردن خود تلاشي نخواهد كرد. پاي ما نيز ، همچون فيلها، اغلب با رشته هاي ضعيف و شكنده اي بسته شده است ، اما از آنجا كه از بچگي قدرت تنه درخت را باور کرده ايم، به خود جرات تلاش كردن نمي دهيم، غافل از . اينكه براي به دست آوردن آزادي ، يك عمل جسورانه كافيست

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد گذشت و بخشش

. با گذشت ، شما چيزي را از دست نمي دهيد بلكه بدست مي آوريد

. بخشش میزان فر و شکوه آدمی را نشان می دهد.

. راز اندوختن خرد ، یکرنگی است و بخشش

Paulo Coelho پائولو کوئلیو «

عاقل به آن دلیل عاقل است که عاشق است. احمق به آن دلیل احمق است که فکر می کند می تواند عشق را درک کند.

شهبواری به دوستش گفت: بیا به کوهی که خدا آنجا زندگی می کند برویم. میخواهم ثابت کنم که اوجفقط بلد است به ما دستور بدهد، و هیچ کاری برای خلاص کردن ما از زیر بار مشقات نمی کند.

. دیگری گفت: موافقم. اما من برای ثابت کردن ایمانم می آیم.

وقتی به قلعه رسیدند، شب شده بود. در تاریکی صدایی شنیدند: سنگهای اطرافتان را بار اسبانتان کنید و آنها را پایین ببرید.

شهبواری اولی گفت: می بینی؟ بعد از چنین صعودی، از ما می خواهد که بار سنگین تری را حمل کنیم. محال است که اطاعت کنم.

دیگری به دستور عمل کرد. وقتی به دامنه کوه رسید، هنگام طلوع بود و انوار خورشید، سنگهایی را که شهسوار مومن با خود آورده بود، روشن کرد. آنها خالص ترین الماس ها بودند .
مرشد می گوید: تصمیمات خدا مرموزند، اما همواره به نفع ما هستند

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد خودبینی و غرور

. اگر از خودخواهی کسی به تنگ آمده ای او را خوار مساز ، بهترین راه آن است که چند روزی رهایش کنی

خودبینی ، خواستگاهش درون است و آدمی را شیفته خویش می سازد ، وارون بر این خواستگاه افتادگی پیرامون ماست ، که همگان را به سوی ما می کشاند

. آدم خودبین ، چاره ای جز فرود آمدن ، ندارد

. اگر غرورت را گم کرده ایی به کوهستان رو ، و اگر از جنگ خسته ایی به دریا

Paulo Coelho پائولو کوئلیو «

این که می گویند انسان ها در زمان پیری دیگر به دنبال رؤیاهایشان نمی روند درست نیست، انسان ها آن زمان که به دنبال رؤیاهای شان نمیروند پیر میشوند

استاد می گوید: وقتی به طریق روح خویش می رسی ، دری را میابی که عبارتی بر آن مکتوب است . به نزد من برگرد و آن عبارت را یا من بگو

. مرید جسم و روحش را وقف جستجو می کند ، و یک روز به آن در می رسد و به نزد استادش باز می گردد

. می گوید : نوشته شده بود غیر ممکن است

استاد می پرسد این نوشته روی دیوار بود یا روی در؟

مرید پاسخ میدهد: روی در

. خوب پس دستگیره را بگیر و در را باز کن_

مرید اطاعت کرد . از آنجا که جمله روی در نقش شده بود , وقتی در کنار رفت , ان جمله هم کنار رفت . در کاملاً گشوده بود , مرید دیگر ان عبارت را نمی دید... و به راه خود ادامه داد

« ارد بزرگ Orod Bozorg »

فرگرد سرنوشت

. کسی که عاشق خود و سرنوشت خویش نیست هیچ کاری از او بعید نیست

. اگر دست تقدیر و سرنوشت را فراموش کنیم پس از پیشرفت نیز افسرده و رنجور خواهیم شد

. در هر سرنوشتی ، رازی مهم فرو نهفته است

. باور بدبختی از خود بدبختی دردناکتر است

. بدبخت کسی است که نمی تواند ناراستی خویش را درست کند

. سرآمد این جهانی شما هر چه بزرگتر باشد سرنوشت زیباتری در برابر شماست

. اگر بر ساماندهی نیروهای خود توانا نباشیم ، دیگران سرنوشتمان را می سازند

Paulo Coelho پائولو کوئلیو «

. و هیچ قلبی تا زمانی که در جست و جوی رویاهایش باشد، هرگز رنج نخواهد برد

مرید به استادش گفت: تمام روز به چیز هایی اندیشیده ام که نباید بیندیشم, به تمنای چیز هایی گذرنده ام که نباید
تمناشان می داشتو به کشیدن نقشه هایی که نباید می کشیدم. استاد, مرید را برد تا در جنگل قدم بزنند. در میان راه,
به گیاهی اشاره کرد و از مریدش پرسید نام آن را می داند یا نه

. مرید گفت: بلادونا هر کس از برگ هایش بخورد از پا در می آید

. استاد گفت اما نمیتواند کسی را بکشد که فقط تماشايش می کند

. به همین ترتیب, تمناهای منفی نمی تواند هیچ اسبیبی به تو برسانند, اگر به خودت اجازه ندهی فریفته شان شوی

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد شادی

. رازها در هنگامه شادی و بازی آدمی است. نکته فراموش شده جهان اندیشه, تعریف درست این حالت هاست

. شادی و امید روان آدمی را می پرورد گر چه تن رنجور و زخمی باشد

. شادی و بهروزیمان را با ارزش بدانیم ، تن رنجور نیرویی برای ادب و برخورد درست برجایی نمی گذارد

. زندگی ، پیشکشی است برای شاد زیستن

. آنکه نگاه و سخنش لبریز از شادی ست در دوران سختی نیز ماهی های بزرگتری از آب می گیرد

. ابله ترین آدمیان آنانیند که با مسخره نمودن شایسته گان شاد می گردند

سنگینی پادهای سیاه را

... با تنهایی دو چندان می کنی

به میان آدمیان رو و در شادمانی آنها سهیم شو

. لبخند آدمیان اندیشه های سیاه را کمرنگ و دلت را گرم خواهد نمود

. هنگامه شادمانه سرودن و بنواختن ، چه زود گذر و کوتاه ست

« Paulo Coelho پائولو کولیلو »

مسخره عمیق تر و پر معنا تر از عشق هیچ پدیده ای در دنیا نیست... در افسانه های کودکان پرنسس ها وزغ ها را ... می بوسند و او بدل به پرنس نیکو منظر می شود

اما در زندگی واقعی پرنسس ها پرنس ها را در آغوش می گیرند و از آنها وزغ می سازند

مریدی نزد استادش رفت و گفت: سالها در جستجوی روشنی‌دگی بوده ام. احساس می‌کنم به آن نزدیک شده‌ام. باید گام بعدی را بدانم.

استاد گفت: زندگی ات را چگونه می‌گذرانی؟

هنوز گذران زندگی را نیاموخته‌ام؛ والدینم کمکم می‌کنند. اما این یک موضوع فرعی است فقط.

استاد گفت: قدم بعدی تو این است که نیم دقیقه راست به خورشید بنگری. و مرید اطاعت کرد.

پس از نیم دقیقه، استاد از او خواست منظره‌ی پیرامونش را توصیف کند.

نمی‌بینم افتاب چشمانم را خیره کرده است.

انسانی که تنها نور را می‌جوید و در این راه مسئولیت‌هایش را وا می‌گذارد، هرگز به روشنی‌دگی نمی‌رسد. و کسی که چشمان خود را خیره به خورشید نگه دارد، سرانجام کور می‌شود.

... و این توضیح استاد بود.

« ارد بزرگ Orod Bozorg »

فرگرد شناخت

. اگر شناخت زن و مرد نسبت به ویژگی های درونی و بیرونی یکدیگر بیشتر گردد کمتر دچار گسست می شوند

. بسیاری از جنگها و آوردهای مردمی از روی نبود شناخت و آگاهی آنها نسبت به یکدیگر بوده است

برای رسیدن به کامیابی نباید از شکست های پیشین خیلی ساده بگذرید ، شناخت موشکافانه آنها ، پیشرفت شما را
. در پی خواهد داشت

شناخت ما از درون خویش آن اندازه هست که بتوانیم انتخابی درست در بدترین زمانها داشته باشیم باید به نتیجه
. گیری خود احترام بگذاریم

Paulo Coelho پائولو کونلیو «

..... دقیقه 11

او می خواهد که شاد باشد. من هم می خوام ، هر کسی می خواهد ، اما هیچ کس شاد
نیست..... من به خواسته خود به دنیا نیامدم ، من هیچ وقت هیچ کس را نداشتم که دوستم داشته
باشد ، من همیشه تصمیم اشتباه گرفته ام ، حالا به زندگی اجازه می دهم برای من تصمیم بگیرد

استاد می گوید اگر قرار است تصمیمی بگیریم ، بهتر است این تصمیم را بگیریم و با عواقبش هم روبه رو
شویم .پیشاپیش نمی توان عواقب تصمیم را دانست . هنر های غیب گویی برای مشاوره با مردم پدید آمدند ، نه برای
پیش بینی آینده . این غیب گوها اندرز های نیک ولی پیشگویی های ضعیفی ارائه می کنند .در یکی از نیایش ها که
عیسا به ما موخته ، می گوید :اراده ی خداوند انجام میگیرد . وقتی خداوند مشکلی را پدید می آورد ، راه حلی را
هم ارائه می کند .

اگر غیب گویی قادر به پیش گویی آینده بود ، هر طالع بینی، ثروتمند، خوشبخت و خوشنود بود

Orod Bozorg ارد بزرگ «

فرگرد گزینش

سکوی پرش و گزینش بهتر می تواند در هر گاه و جایی یافت شود ، مهم آنست که تا آن زمان ، پاکی و شادابی
. خویش را نگاه داریم .

گزینش می تواند درست و یا نادرست باشد ، گزینش گری یک هنر است . بهره بردن از تجربه های دیگران می
. تواند به گزینش راه درست کمک کند .

گزینش امروز ما ، برآیند اندیشه ها و راه بسیار درازبست که تا کنون از آن گذشته ایم . این گزینش می تواند
. سیمای نوی را از ما به نمایش بگذارد .

آنکس ، رستاخیز و دگرگونی بزرگی را فراهم می آورد که پیشتر بارها و بارها با تصمیم گیری های بسیار ، خود
. ساخته شده است .

« Paulo Coelho پائولو کونلیو »

قدرت آب در این نهفته است که هرگز چکش نمی تواند آن را بشکافدو چاقو نمی تواند آن را بدرد

به کرم سبز ببندیش بیشتر زندگی اش را روی زمین می گذراند , به پرندگان حسد می ورزد و از سرنوشت و شکل
. و کالبدش خشمگین است

می اندیشد :من منفورترین موجوداتم; زشت , کریه و محکوم به خزیدن بر روی زمین

اما یک روز , مادر طبیعت از او می خواهد پيله ای بتند. کرم یکه می خورد ...پیش از ان هرگز پيله نساخته بگمان
میکند باید گور خود را بسازد, و آماده ی مرگ شود. هر چند از زندگی خود تا ان لحظه ناخشنود است , به خدا
شکوه می برد :خدایا, درست زمانی که سر انجام به همه چیز عادت کرده ام , اندک چیزی را که هم دارم, از من
می گیری؟

خود را نومیدانه در پيله حبس می کند و منتظر پایان می ماند. چند روز بعد به پروانه ای زیبا تبدیل شده. می تواند به
آسمان پرواز کند و بسیار تحسین اش کنند. از معنای زندگی و برنامه های خدا شگفت زده است

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد آرزو

. هر آرزویی بدون پژوهش و تلاش ، به سرانجام نخواهد رسید

اگر برای رسیدن به آرزوهای خویش زور گویی پیشه کنیم ، پس از چندی کسانی را در برابرمان خواهیم دید که
. دیگر زورمان به آنها نمی رسد

کسی که چند آرزوی درهم ورهم دارد به هیچ کدام از آنها نمی رسد مگر آنکه با ارزشترین آنها را انتخاب کند و
. آن را هدف نهایی خویش سازد

آینده جوانان را از روی خواسته ها ، و گفتار ساده اشان ، می توان پی برد . نپنداریم که میزان دارایی و یا
. امکانات ، دلیلی بر پیروزی و یا شکست آنهاست ، مهم خواسته و آرزوی آنهاست

. به آرزوهایی خویش ایمان بیاورید و آنگونه نسبت به آنها باندیشید که گویی بزودی رخ می دهند

.توان آدمیان را، با آرزوهایشان می شود سنجید

« Paulo Coelho پائولو کولویو »

. تصمیم خداوند از قدرت درک ما خارج است اما همیشه به سود ما می باشد

با استادم در دشتی نزدیک به دماغه ی سرد قدم میزدیم .گفت:"ان گل برولمیا را در انجا ببین." و اندکی بعد گفت : "ان ارکیده را ببین." چشم های من به تماشای معجزه موجودات کوچک عادت نداشتند.تنها چیزی که پیش رویم بود , مجموعه ی اشفته ای از گیاهان سبز بود و نه بیشتر.کم کم در کنار او توانستم چشم هایم را آموزش بدهم تا در ان مجموعه , گیاهانی را که میخواستم ببابند

خود گذراندن به تماشای ایات الهی به شیوه ی او , ما را در ادامه ی زندگی کمک میکند .فقط یک چشم تعلیم دیده میتواند ان ها را ببیند .امروز-هر چند هنوز مرتکب اشتباه هایی میشوم-بیشتر عادت کرده ام که در سناریو پیش رویم, دست خط خداوند را تشخیص بدهم.همانطور برای کسی که می داند ارکیده وجود دارد , زیبایی ارکیده قابل تشخیص است , ایات الهی نیز برای کسی تجلی می یابند که شهامت تشخیص ان هارا داشته باشد.ویلیام بلیک " . میگوید : "احمق نمی تواند همان درختی را ببیند که خردمند می بیند

برای فهمیدن این موضوع بهاب گزافی پرداختم , اما سر انجام موختم

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد توانایی

. آنکه به خرد توانا شد ، ترس برایش نامفهوم است

. همواره تنهایی ، توانایی به بار می آورد

در هنگام توانایی اگر بستانکاری دیگران را ندهی ، بویژه هنگامی که او درمانده باشد ، فر و جایگاه خویش را
برای همیشه از دست می دهی

. سپاسگذاری و ارج نهادن به دیگران ، نشان بزرگی و توانایی ست

اندیشه برتر در روزهای توفانی و آشوب و در همان حال خموشی و آرامش ، توانایی برتر خویش را از دست نمی
دهد

. پیش از آنکه با کسی پیمانی ببندید ، دمی درباره توانایی خود در اجرای آن بیندیشید و سپس پاسخ گویند

آنگاه که شب فرا رسید و همه پدیدگان فرو خفتند ابردریاها به پا می خیزند، آیا تو هم بر می خیزی؟

. آنکه نمی تواند از خواب خویش برای فراگیری دانش و آگاهی کم کند ارزش برتری و بزرگی ندارد

. رشد آدمیان تنها زمانی پایدار خواهد بود که بر اساس شایستگی ها و توانایی آنها باشد

آنان که مدام دل نگران ناتوانان هستند هیچ گاه نمی توانند ناتوانی را نجات بخشند ! با اشک ریختن ما ، آنها توانا نمی شوند باید توانا شد و آنگاه آستین همت بالا زد

. تواناترین آدمها ، بیشتر زمانها خود را ناتوان می یابند

Paulo Coelho پائولو کوئلیو «

تنها چیزی که انسان را از رسیدن به آرزوهایش دور می کند ترس از شکست است

: دو استاد هندی عشق را چنین تعریف میکنند

اوشو: عشق ورزیدن، به معنای واقعی کلمه، تجربه ای شاهانه است، چون همچون یک امپراتور رفتار میکنید. تمنا ی عش تجربه ای گدایانه است. هرگز همچون یک گدا نباشید همواره یک امپراتور باشید

نیاسارگاداتا مهاراجه: رنج از آرزو می آید. و احساس یگانگی هر گز نمی تواند سر کوب شود - آنچه سرکوب میشود، آرزوی باز شناختن است. این آرزو همانند هر چیز کاملاً ذهنی، یک نیرنگ است

متن زیر بر دیواری در شهر بوئنس آیرس نوشته شده و توسط فابیانا ریبولدی تفسیر شده است: اگر کسی را دوست دارید، از ادش بگذارید. اگر به سوی شما باز گشت، به خاطر آن است که چنین بایسته بوده است و اگر باز نگشت، به خاطر آن است که چنین بایسته بوده است

« ارد بزرگ Orod Bozorg »

فرگرد صوفی گری

. آدمیان ترسو و ناکارآمد خود را در دنیایی صوفیانه قهرمان می بینند

. سرزمینی که جوانانش دارای افکاری صوفیانه هستند ، بزودی بردگی را نیز تجربه می کنند

Paulo Coelho پائولو کوئلیو «

عشق نیرویی وحشی است. اگر بکوشیم مهارش کنیم، نابودمان می کند. اگر بخواهیم اسیرش کنیم ، ما را به بردگی می کشاند . اگر سعی کنیم آن را بفهمیم ، در سرگشتگی و حیرانی بر جایمان می گذارد

روبرت میگوید: ببین چه اثر تاریخی جالبی است! افتاب پایان پاییز آغاز به غروب میکند. در شهر سابسروخ المان هستیم.

روبرت اصرار میکند: اثر تاریخی زیر پاهایت است

نگاهی به زمین انداختم: قطعات سنگ فرش همه به یک اندازه هستند. نمی خواهم دوستم را مایوس کنم، اما نمی توانم در آن میدان چیز دیگری ببینم

روبرت توضیح میدهد:

اینجا را اثر تاریخی نامرئی می خوانیم. در هر بخش از این سنگ فرش ، در زیر هر یک از این سنگ ها ، نام - مکانی نوشته شده که تعدادی از یهودیان در آنجا کشته شده اند . هنر مندان گم نام ، این میدان را در طول جنگ

جهانی دوم ساختند , و به ازای کشف شدن هر قتل گاه جدید , سنگی به سنگ فرشه این میدان افزوده می شده است. هر چند هیچکس نمی بیند ولی اینجا یک گواه خواهد ماند

« ارد بزرگ Orod Bozorg »

فرگرد دوستی

. آنکه همراه است و یاور ، هر نفس اش بهایی بی انتها دارد

. تنها راه ماندگاری هر مرآوده دوستانه ایی ، رسیدن به ساختاری مشترک است

. دوستی تنها برآیند نیاز ما نیست ، از خودگذشتگی نخستین پایه دوستی ست

. دوستی بیش از اندازه همانند دشمنی ترسناک است

. هیچ دوستی بهتر از تنهایی ، برای اهل اندیشه نیست

. برای آنکه دوستیمان پا برجا بماند بهتر است همواره میانمان فاصله ای باشد

. اگر می خواهی دوستیت پا برجا بماند هیچ گاه با دوستت شریک مشو

. به ارزش نگاه دوست زمانی پی می بری که در بند دشمنان و بدسگالان باشی

دوستی که نومیدنامه می خواند ، همیشه سوار تو و پیشدار دورخیزهای بلندت خواهد شد . ارد بزرگ

. هیچ گاه همورد خویش را کوچک مپندار چون او بهترین دوست توست او انگیزه پیشرفت و پویا است

. خموشی در برابر بدگویی از دوستان ، گونه ای دشمنی است

Paulo Coelho پائولو کوئلیو «

چهار نیرو

. آلن جونز کشیش می گوید برای ساختن روح به چهار نیروی نامرئی نیاز داریم : عشق ، مرگ ، قدرت ، زمان

. عشق لازم است زیرا خدا ما را دوست دارد

. آگاهی از مرگ لازم است تا زندگی را بهتر بفهمیم

مبارزه برای رشد لازم است ، اما نباید در دام قدرتی که در این مبارزه به دست می آید بیفتیم زیرا می دانیم که این قدرت هیچ ارزشی ندارد

سرانجام باید بپذیریم که روح ما هر چند ابدی است اما در این لحظه گرفتار دام زمان است ، با فرصتها و محدودیتهايش. بدین ترتیب باید طوری عمل کنیم که در زمان بگنجد، کاری کنیم تا به هر لحظه ارزش بگذاریم. نباید این چهار نیرو را مشکلاتی بدانیم که باید حل کنیم ، زیرا خارج از اختیار ماست . باید آنها را بپذیریم . و بگذاریم آن چه را که باید به ما بیاموزند

نیکوس کازانتزاکیس (نویسنده ی "زور بای یو نانی") تعریف می کند که در کودکی، پيله ی کرم ابریشمی را روی درختی میابد ، درست زمانی که پروانه خود را آماده می کند تا از پيله خارج بشود. کمی منتظر می ماند، اما سرانجام - چون خروج پروانه طول میکشد- تصمیم می گیرد به این فرایند شتاب ببخشد. با حرارت دهانش پيله را گرم میکند ، تا اینکه پروانه خروج خود را آغاز میکند. اما بالهایش هنوز بسته اند کمی بعد، می میرد

کازانتزاکیس میگوید: بلوغی صبورانه با یاری خورشید لازم بود، اما من انتظار کشیدن نمیدانستم. ان جنازه ی کوچک، تا به امروز، یکی از سنگین ترین بارها بر روی وجدانم بوده. اما همان جنازه باعث شد بفهمم که یک گناه

کبیره ی حقیقی وجود دارد: فشار آوردن بر قوانین بزرگ کیهان. بردباری لازم است، نیز انتظار زمان موعود را کشیدن، و با اعتماد راهی را دنبال کردن که خداوند برای زندگی ما برگزیده است

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد اندرز

. پر حرفی در هنگام اندرز ، از اثر آن می کاهد

. اندرز جوان باید کوتاه ، تازه و داستان وار باشد

. فراموش نشدنی ترین اندرزها آنهاست که اندوهی فراوان برای بدست آوردنشان کشیده ایم

. اندرز پیران ، بیشتر زمان ها مملو از خون و درد است که بدبختانه جوان از فهم آن ناتوان است

صدها راه برای پند و اندرز دادن وجود دارد اما بیشتر بدترین گونه آن ، که همان رو راست پند گفتن است را برمی گزینیم .

. آن که پند پذیر نیست ، در حال افتادن در چاله سستی و زبونی است

Paulo Coelho پائولو کوئلیو «

مرغ توکا تصمیم می گیرد

توکای پیری تکه نانی پیدا کرد ، آن را برداشت و به پرواز در آمد . پرندگان جوان این را که دیدند ، به طرفش پریدند تا نان را از او بگیرند .

وقتی توکا متوجه شد که الان به او حمله می کنند ، نان را به دهان ماری انداخت و با خود فکر کرد

وقتی کسی پیر می شود ، زندگی را طور دیگری می بیند : غذایم را از دست دادم ؛ اما فردا می توانم تکه نان)) - دیگری پیدا کنم . اما اگر اصرار می کردم که آن را نگه دارم ، در وسط آسمان جنگی به پا می کردم ؛ پیروز این جنگ ، منفور می شد و دیگران خود را آماده می کردند تا با او بجنگند و نفرت قلب پرندگان را می انباشت و این وضعیت می توانست مدت درازی ادامه پیدا کند

((فرزانگی پیری همین است : آگاهی بر این که باید پیروزی های فوری را فدای فتوحات پایدار کرد

وقتی کار بر روی چیزی را آغاز میکنید همواره جریان مخالفی در برابر شما وجود خواهد داشت. اگر بتوانید از دشواری های نخستین عبور کنید، آن جریان مخالف تقویت خواهد شد

باید از این امر بهره بگیرید. میل به جلب رضایت تمام مردم دنیا باعث پیشرفت شما نمیشود. تنها میان حالان در این امر موفق میشوند، و حتی همین هم مشروط به قربانی های شخصی بسیار است. نیز نفرت یا بیزاری از کسی که شما را دوست ندارد، شما را پیش نخواهد برد. مطمئن باشید که این بخشی از کار است. از انرژی جریان مخالف برای پرورش خود استفاده کنید، تا در آنچه میکنید، عمیق تر و جدی تر باشید. آن را بپذیرید

در همین حال، اگر این جریان شما را از ره خود جدا کرد، به خاطر آن است که این راه مناسب شما نیست. در این صورت، تنها دست خود خداوند می توانسته این جریان مخالف را خلق کرده باشد

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد زندگی

. آنچه رخ داده را باید پذیرفت اما آنچه را روی نداده ، می توان به میل خویش بنا نمود

. ! بزرگترین گمشده های ما در زندگی ، نزدیکترین ها به ما هستند

. آنکه مدام از کمبودها و ناراستی های زندگی خویش سخن می گوید دوست خوبی برای تو نخواهد بود

می گویند رسیدن به آرامش هدف است باید گفت آرامش تختگاه نوک کوه است آیا کوهنورد همیشه بر آن خواهد ماند؟ بیشتر زمان زندگی او در کوهپایه و دامنه می گذرد به امید رسیدن به آرامشی اندک و دوباره نهیب دل و دلدادگی به فرازی دیگر .

بزرگترین اشتباه و چاله زندگی یک زیاده خواه ، در آنست که پیش از کسب آمادگی لازم پشت میز مدیریت بنشیند .

. جریان های آلوده به مرداب خواهند رسید سخن گفتن از آنها، زندگیمان را تباه می سازد

نگاه ما به سختی های زندگی باید همانند نگاه به انبار پر از مهمات باشد . این انبار هر چه بزرگتر و افزونتر باشد . پادشاهی باشکوه تری در راه است

. جز نامیدی و افسردگی هیچ بن بستى در زندگى آدمى نيست

. براى ربودن دل آدميان بايد بر هم پيشى گرفت و اين زيباترين آورد زندگى است

. شكست هاى زندگى ، درهاى بيروزي را مى گشايد و خودپسندى درهاى بيروزي را يكي پس از ديگرى مى بندد

. اگر هدف زندگى هويدا باشد ده ها راه بن بست نيز نمى تواند ما را از پيش رفتن به سوى آن باز دارد

آنكه فكر مى كند با گذشتن از زندگى خويش مى تواند همه را دلشاد دارد و مخالفى هم نداشته باشد ! سخت در اشتباه است

آناني كه در کنار ما زندگى مى كنند اما كنشى ندارند و وارستگى را در پشت كردن به جهان مى دانند گوشه نشيني مى كنند و همه چيز را گذرا مى دانند تكه گوشتهاي هستند كه هنوز از جهان حيواني خود به دنياى آدميان پا نگذاشته اند . آنكه ما را به اين جهان آورد فر و خرد را مايه رشد ما قرار داد ، بايد به آنان گفت خرد و دانش را . انكار كردن با خوابيدن و مردن تميزى ندارد

. پيران فريبكار ، آتش زندگى جوانانند

بدان همواره آنکه برای رسیدن به تو از همه چیزش می گذرد روزی تنهایت خواهد گذاشت، این هنجار دردناک زندگی است .

آنانیکه سامان و پویندگی در کیهان را دروغ می پندارند ، همواره در اندیشه کین خواهی و حمله به جهان پیرامون خویش هستند . زندگی خود و نزدیکانشان را تباه می سازند و سرانجام در برآیندی بزرگتر از هستی ناپدید می شوند .

. نتیجه گیری زود پس از رخدادهای مهم زندگی از بی خردی است

. ساده باش ، آهوی دشت زندگی ، خیلی زود با نیرنگ می میرد

. اگر در بند زندگی روزمره تان شوید نمی توانید گامی بسوی بهروزی بردارد

در دوی زندگی ، همیشه همآورد را شانه به شانه ات بپندار و همیشه با خود بگو تنها یک گام پیشترم ، تنها یک گام .

. هیچ پیر جهان دیده ای منکر برآیند زهرآلود ، دارایی حرام در زندگی آدمی نیست

. آنکه زندگی بدون رنج و تلاش را برمی گزیند پیشاپیش مرگ خویش را نیز جشن گرفته است

زندگی میدان ادامه راه اشتباه نیست هر گاه پی به ناراستی راه خود بردیم باید به ریشه و بن پاکی خویش باز گردیم ، نه آنکه با اشتباهی دیگر آن را ادامه دهیم که برآیند آن ، از دست دادن همه عمر است

دوستان فراوان نشان دهنده کامیابی در زندگی نیست ، بلکه نشان نابودی زمان ، به گونه ای گسترده است

اگر آغاز زندگی ات با سپیده دم و روز همزاد گشت همواره در جست و جوی چراغ و پناهگاهی برای شبانگهان باش ، و اگر در شب و سیاهی آغاز شد از امید در خود چراغی بیافروز که پگاه خوشبختی نزدیک است

!!! صدا زنده است یا مرده؟ رنگ ها بخشی از پیکره ای زنده اند یا مرده ؟ ! آذین بند و رخت چطور؟

اگر کسی در این پرسش ها خوب بنگرد خواهد دید همه آنها دارای روان و نیرو هستند . یک آوای زیبا می تواند شما را از خود بی خود کند ، رنگی ویژه می تواند شما را آرامش و یا به خشم در آورد و یا پدیده های بی جانی همچون نامه و جامه و ... به صد زبان با شما گفتگو می کنند ، همه آنها در حال سرودن آواز خوش دمامم زندگی ... اند

. در زندگی نادان سرانجام یک گره ، صدها گره باز نشدنی است

. تاریکی در زندگی ماندگار و ابدی نیست ، برسان روشنائی

. سرایش یک بیت درست از زندگی ، نیاز به سفری ، هفتاد ساله دارد

. آدمیانی مانند گل های لاله ، زندگی کوتاه در هستی و نقشی ماندگار در اندیشه ما دارند

. آدمی با کینه ، زندگی را بر دوستان نیز تنگ می کند

این سخن پذیرفته نیست که : “پیکر بزرگترین زندان روان آدمی است” باید گفت پیکر بهترین دوست و همدم زندگی این جهانی روان است چرا که همیشه بدون کوچکترین بهانه ای بدنبال خواسته های او می دود . این که گفته شود روان در بند بدن است و باید زودتر آزاد شود تا به دیدار دلدار بشتابد ، اشتباه است چون هم او بدن را به روان هدیه نموده است کسی که دلدار می خواهد باید به خواست او تن دهد

. در پایان کوچه بن بست زندگی ، بارها و بارها ابله هان را دیدار خواهی کرد

. اگر شور زندگی و امید را ، در پیکره خاکستری یاران خویش بارور کنیم تنهایی هیچ گاه به سراغ مان نخواهد آمد

Paulo Coelho پائولو کوئلیو «

انسان می تواند آینده خودش را بسازد مشروط بر آنکه تصمیم به ادامه راهش بگیرد. برای این، نیازمند آن است که از گذشته رها شود و از میان راه هایی که به او ارائه میشود ، بهترین را برگزیند

انا سینترا تعریف میکند پسر کوچکش با کنجکاوی کسی که واژه ی جدیدی میشود، اما هنوز معنای آن را نمیفهمد-
از او پرسید

مامان پیری یعنی چه؟-

انا پیش از آنکه پاسخ بدهد در کمتر از یک ثانیه به گذشته سفر کرد و لحظات مبارزه دشواری ها و نومییدی های خودش را به یاد آورد و تمام بار پیری و مسئولیت را بر شانه هایش احساس کرد. چشمانش را به سوی پسرش گرداند که خندان منتظر پاسخی بود. انا گفت: پسر من به صورت من نگاه کن. این پیری است. و پسر چروک های آن صورت و اندوه آن چشم ها را تماشا کرد. چه باعث شد که پسر تعجب نکند و پس از چند لحظه پاسخ بدهد: مامان! پیری چقدر قشنگ است؟

Orod Bozorg ارد بزرگ «

فرگرد پرسش

. پرسشگری حس کودکانه ایی است که تا پایان زندگی باید همراهش داشت

. پرسش روشن شاگرد از پاسخ استاد ارزشمندتر است

آنکه پرسشهای پراکنده در وادی های گوناگون را همزمان می پرسد ، تنها می خواهد زمان و نیروی استاد را تباه کند .

« پائولو کولئو Paulo Coelho »

خاطرات یک مغ

انسان هرگز نمی تواند از رویاها دست بکشد. رویا خوراک روح است، همانطور که غذا خوراک تن است. در زندگی بارها رویاهامان را فرو ریخته و تمناهامان را ناکام می بینیم، اما باید به دیدن رویا ادامه بدهیم. اگر نه ... روح مان می میرد و آگاپه نمی تواند به آن دست یابد

نخستین نشانه کشتن رویاهامان کمبود وقت است. پرکارترین آدمهایی که در زندگی دیده ام همیشه وقت کافی برای انجام هر کاری داشته اند. کسانی که هیچ کاری نمی کنند، اغلب خسته اند و هیچ توجهی به اندک کاری که لازم است ندارند. مدام شکایت می کنند که روز بسیار کوتاه است. حقیقت این است که از جنگیدن می ترسند

دومین نشانه مرگ رویاهامان در قطعیت های ما نهفته است. از آنجا که نمی خواهیم زندگی را ماجرای عظیم ببینیم، کم کم خودمان را در کم خواستن از زندگی، خردمند و منصف و محق می بینیم. به آن سوی دیوارهای هستی روزانه مان می نگریم و صدای شکسته شدن نیزه ها را می شنویم و بوی غبار و عرق را استشمام می کنیم و آتش های عظیم و چشمهای تشنه پیروزی جنگ جویان را می بینیم اما هرگز لذت، آن لذت شگرف درون قلبهای رزم آوران را نمی بینیم. برای آنان نه پیروزی مهم است نه شکست. تنها جنگیدن مهم است

سومین نشانه مرگ رویاهامان آرامش است. زندگی به غروب یک شنبه تبدیل می شود؛ هیچ چیز بزرگی نمی خواهیم. بیشتر از آن چه خود مایلیم ببخشیم، نمی خواهیم. خود را بالغ می پنداریم رویاهای جوانی مان را کنار می گذاریم و موفقیت شخصی و حرفه ای خود را می جوئیم. شگفت زده می شویم که افرادی به سن و سال ما هنوز از زندگی، فلان چیز یا بهمان چیز را می خواهند. اما در حقیقت در ژرفای قلبمان می دانیم آن چه رخ داده است این است که ما از نبرد برای رویاهامان از جنگیدن دست کشیده ایم

با انکار رویاهامان و رسیدن به آرامش، وارد دوره کوتاهی از آسودگی می شویم اما کم کم رویاهای مرده در درون ما می پوسند و سراسر زندگی مان را متعفن می کنند. با افراد پیرامون بی رحم می شویم و بعدها این بی رحمی را به خود معطوف می کنیم و این جاست که بیماری ها و روان پریشی ها سر بر می آورند. آن چه می کوشیدیم در نبرد از آن بگریزیم - نومیدی و شکست - در نتیجه جبن بر سر ما می آید. و در یک روز زیبا، رویاهای مرده و فاسد، تنفس را برای ما دشوار می کنند و آرزوی مرگ می کنیم، مرگی که ما را از قطعیت کارها و آن آرامش وحشتناک غروب یک شنبه آزاد می کند

....

تنها راه نجات رویاهامان مهربانی با خویش است. باید مقتدرانه با هر تلاشی برای خود تنبیهی - هر چه هم که نا آشکار باشد - برخورد کرد برای دانستن اینکه چه زمانی با خود بی رحم باید درد روحانی - گناه، پشیمانی، بی تصمیمی، و جبن - را به درد جسمانی تبدیل کنیم. با تبدیل درد روحانی به یک درد جسمانی، می فهمیم این درد چه آسیبی به ما می رساند

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

فرگرد خردمند

. اهل خرد ، پيشتاز روزگار خویش اند

. آدم خردمند ، تار و پودهای اصلی زندگی را می یابد

. شب زندگی برای خردمند ، همچون روز روشن است

. سخن های پست ، آدمهای حقیر را جذب و خردمندان را فراری می دهد

. بازده خرد برای اهل معنا ، کلام سکرآور است

هر آنکه خردمندتر است اهریمن بیشتر به او حمله می کند . در میدان جنگ و آورد او هزاران فتنه و افسون کشته شده را خواهی دید .

. دشمنی و پادورزی ، به آدم خردمند انگیزه زندگی می دهد

. گفتگو با خردمندان و دانشوران ، پاداشی کمیاب است

. رایزنی با خردمندان ، پیروزی در پی دارد

دانش امروز فر بسیاری در پی داشته ، اما نیروی جاری سازی آرامش به روان ما را ندارد . امنیت را بزرگان خردمند به ما می بخشند .

« Paulo Coelho پائولو کوئلیو »

در یکی از تلخ ترین لحظه های تصلیب دزدی می فهمد کسی که کنارش میمیرد پسر خداست. می گوید: مولا آنگاه که به ملکوت خود در آیی مرا به یاد آور. عیسی پاسخ میدهد: هر آینه امروز با من در فردوس خواهی بود. و یک راهزن به نخستین قدیس کلیسای کاتولیک تبدیل شد. دیماس قدیس. هنوز نمیدانیم دیماس برای چه به مرگ محکوم شد. در کتاب مقدس چنان آمده که او به گناهانش اعتراف کرده و گفته به خاطر جنایاتی که انجام داده محکوم به مرگ شده است. فرض کنیم که چنین اعمال شریرانه ای انجام داده باشد که برای مصلوب کردنش کافی باشد؛ با این وجود در واپسین دقائق زندگیش حرکتی حاصل از ایمان سعادت مندش می کند. هر گاه به هر دلیلی خود را از داشتن یک زندگی روحانی عاجز یابیم میتوانیم این مثال را به یاد آوریم

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

: خلاصه زندگی نامه ارد بزرگ

. بی شک ارد بزرگ برجسته ترین اندیشمند حال حاضر ایران است -

. اندیشه های او در کتابی با عنوان آرمان نامه گرد آوری شده است -

. روح میهن پرستی و توجه ویژه اش به انسانیت بر سراسر نوشته هایش حاکم است -

. تا کنون در دهها کتاب به اشکال گوناگون به طرح نظریات و افکار او پرداخته اند -

. دو نظریه مشهور دارد به نام های قاره کهن و کهکشان بزرگ اندیشه -

. دارای هواخواهان بسیار در رده های مختلف کشورهای آسیای میانه است -

از دوستانش می توان به احمد شاه مسعود اشاره کرد و بسیاری معتقدند احمد شاه مسعود در پنج سال پایانی -
زندگی خود به خاطر ارتباط با او از یک چریک صرفاً مذهبی تبدیل به یک مبارز ملی شد

. داده های موتور جستجوگر گوگل نشان می دهد او پر طرفدارترین نخبه زنده ایرانیست -

ریشه خانواده گی او را در تبار سلجوقیان می دانند همانهایی که شاهنامه را تکثیر کردند و تاریخ خورشیدی را -
در مقابل تاریخ قمری به ایرانیان عرضه نمودند

. پارسی زبانان از پند های اخلاقی و اجتماعی او بیشترین استقبال را نموده اند -

: زندگی نامه و بیوگرافی ارد بزرگ

بی شک ارد بزرگ یکی از برجسته ترین اندیشمندان حال حاضر ایران است نگاهی سطحی به زندگی و آثارش ما را چنان شیفته خود می سازد که می توان با نوای صدایش رقصید و پیش رفت اندیشه های او وجوه مختلفی دارند که قوی ترین وجه آن توجه ویژه اش به اخلاقیات و پاک زیستی انسان است . توجه ویژه ارد به اخلاقیات باعث نمی شود رازهای زندگی مدرن امروز را در نظر نگیرد ، فرآیند و بازده اندیشه خردگرایانه او موجب پیراستن . ناراستی هاست

حوزه فلسفه اجتماعی اش ریشه در سنت ایران باستان دارد می توان او را میهن پرست ترین اندیشمند صد ساله : اخیر ایران دانست جایی که می گوید

. ستایش گران میهن ، زنان و مردان آزاده اند

: و یا

. میهن پرستی ، همچون عشق فرزند است به مادر

بجز ایران بسیاری در کشورهای فارسی زبان حوزه فرهنگی ایران از مریدان ارد محسوب می شوند . این مسئله به جوانان و محیط های دانشگاهی ختم نمی شود گاهی در بین سیاستمداران و افراد نام آشنای کشورهای آنها هم می توان کسانی را دید که به جهات مختلف به او دل بسته اند بمانند این مطلب که از سایت موسسه مطالعاتی : فرهنگی روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز (ایراس) برداشت نموده ام

: خاطره ای از احمد شاه مسعود و ارد بزرگ

این خاطره حکایت از روابط نزدیک این دو تن دارد که در طی سالهای تنهایی احمد شاه مسعود و ظهور و قدرت دو چندان طالبان ، که کابل ، هرات و مزار در اختیار طالبان و نیروهای متجاوز پاکستان بود . هر روز دهها بار مناطق اندک باقی مانده بمباران می شدند و در آن هنگامه ، که افکار عمومی می پنداشت شیر تنگه پنجشیر (مسعود) به زانو در خواهد آمد، و اندک نیروی مردم افغانستان هم قربانی سیاستهای آمریکایی دولت پاکستان و عربهای متجاوز امارات واقع شود . ارد بزرگ ، احمد شاه مسعود را مورد حمایت خویش قرار می دهد و چنانچه در آن خاطره می خوانیم احمد شاه به شدت تحت تاثیر روح بزرگ او قرار می گیرد . در این خاطره زیبا می خوانیم ارد بزرگ هدیه ای برای احمد شاه مسعود می فرستد . آن هدیه در واقع یکی از آثار هنرمندانه اوست . تابلویی فوق العاده زیبا ، با تمی شگفت انگیز ... در آنجا شیر سنگی است که پایش زخم برداشته و آهوی ظریف و کوچک ، گونه خویش را بر زخم گذاشته تا خون بیرون نرزد ... این تشبیه و استعاره زیبا گویای درک عمیق ارد بزرگ از شرایط نه چندان مناسب احمد شاه مسعود را داشت . و در ادامه آن خاطره می خوانیم وقتی احمد شاه آن اثر را از پیک ارد بزرگ ، در طی مجلسی دریافت می کند شدیداً منقلب و دگرگون می شود و چهره آرام و متین

او به هم می ریزد او در آن جا از خواب شب قبل خود به نزدیکانش سخن می گوید بله خوابی که از ارد بزرگ ، ... یک اسطوره می سازد و برای قوم افغان آشنایی دیرین می شود

احمد شاه می گوید "خواب می دیدم پایم در نبرد زخمی شده و در آن هنگامه تنهایی مردی با لهجه ایرانی می گفت احمد شاه ناراحت نباش ، تو فرزند ایرانی !! . و در ادامه می گوید آن مرد بزرگ بسرعت پایم را می بست تا "جراحتم التیام یابد"

این خاطره زیبا از جهات گوناگون قابل ارزش یابیست نگاه عمیق و مسئولیت شناس یک هنرمند را نشان می دهد. او خود می اندیشد ، احساس مسئولیت می کند و بدون آن که منتظر این و آن باشد دست به عمل می زند شاید امروز این خاطره با همان آدمهای اندکی که از آن خبر داشتند هیچ گاه گفته نمی شد و این راز همچون راز مرگ احمد شاه در دل تاریخ مدفون می شد ، اما! اما ارد مسئولیت خویش را پیش وجدان و آرمانهای خویش به انجام رسانیده است. او به هنر ایرانی به عنوان ابزاری می پردازد که می تواند قسمتی از خلقت انسانی که نیروی ست آسمانی ، را برای رهایی و کمال بشر بکار گیرد آثار او مادی نیستند و با نگاه مادی هم غیر قابل تفسیر اند ، بقول دکتر مهرانفر برای شناخت ارد لازم است

تائو ، فردوسی بزرگ و خیام فیلسوف را بشناسیم او از تائو لطافت و گذرایی و از فردوسی بزرگ هدف و آرمان مقدس و از خیام فیلسوف جهان فانی و بی ارزش را آموخته است

احمد شاه مسعود به گفته یارانش در سفرها و منزلش در کنار قرآن دیوان حضرت حافظ را هرگز از خود جدای نمی کرد و ارادت خواصی به حافظ گرانمایه داشت

آری داستان ارد داستان مردیست که عاشقانه سرزمین اجدادیش را ، فرزندان و تاریخش را دوست دارد اما این عشق موجب ستایشگری دائم و بی نتیجه گذشته نشده است . درسها و سخنان حکیمانه او این روزها از همه جا شنیده می شود صد ها هزار سایت و صدها نشریه روزانه کلام دلنشین او را تکرار می کنند و نسلی را با خود همراه نموده اند

تصور این بود که جوانان ایران با اندیشمندان خویش قهر نموده اند اما امروز به خوبی شاهد موجی هستیم که همراه با اندیشمند معاصر آنهاست . ایرانیان هیچ وقت روشن اندیشان خویش را رها ننموده اند آنان بدنبال ندای حقیقی انسانهای آزاده اند . و او می گوید

. رهایی و آزادی ، برآیند پرستش خرد است و دانایی

و این ندا را امروز در گلوی خسته و غمگین ارد یافته اند اشک ها و غمگانه های او نوای دل انگیز هزاران هزار : مشتاق رشد و آرمناخواهی ایرانیان گشته است آن گاه که می گوید

. یاد اشک و شیفتگی ، آویزه خاموش دلهاست

کار ساده ای نیست او و خواست هایش را نمی توان در یک مجموعه کوچک و یا حتی OROD سخن گفتن از ارد در یک کتاب تعریف نمود آنچه من از این نابغه معاصر کشورمان می دانم آنست که زاده شهر توس نو (مشهد) است اما پدرش و اصلیتش از دیار شیروان یکی از شمالی ترین شهرهای خراسان بزرگ است به لحاظ نژادی به سلاجقه متصل می شوند چنانچه می دانیم هزار سال قبل سلجوقیان ایل بزرگی در ناحیه آمودریا و فرارود بودند (ناحیه ای که همکنون کشورهای تاجیکستان ، جنوب شرقی ازبکستان ، شرق ترکمنستان و قسمت شمالی افغانستان است) سلجوقیان مسعود جانشین محمود غزنوی را از سلطنت به زیر کشیدند و رفته رفته گستره ایران را تا مدیترانه پیش بردند سلجوقیان گسترده ترین حکومت ایرانی را پس از اسلام بر سراسر منطقه گسترانیدند بازماندگان آنان در نواحی از مناطق شمال خراسان و منطقه بختیاری ایران ساکن شدند . بله خواجه نظام الملک توسی صدر اعظم دولت سلجوقی در سایه قدرتی که از علم و اندیشه های فردوسی بدست آورده بود ، توانست از خرابه غزنویان ، نظام اداری و اجتماعی درخشانی همچون تاسیس مدارس نظامیه و بفرمان ملک شاه سلجوقی که عاشق فرهنگ نیاکان و فردوسی بود تقویم خورشیدی (جلالی ، شمسی) را با کمک خیام و گروهی دیگر از نخبگان سرزمینمان ایران در مقابل هجری قمری تازیان ایجاد نمود

مهمترین رکن اداره کشور در این دوره در اختیار مجلس ریش سفیدان بود آنان امرا و پادشاهان دودمان سلجوقی را بر می گزیدند و از قدرتی نظارتی و گاه تنبیهی برخوردار بودند (شبیه سلسله اشکانیان) آنان معتقد به اصل فکر برتر بودند شاهنامه فردوسی و صدها اثر تاریخی دیگر را احیا کردند آنان حاکمیت تازیان (اعراب) را بطور کلی در خاورمیانه محدود به منطقه شبه جزیره عربستان نمودند نکته جالب در مورد گسترش حاکمیت این قوم بزرگ وجود داشت و آن مطلب این است که آنها هیچ گاه به شهرهای بین راه وارد نمی شدند تنها سفیری را به داخل شهر مربوطه می فرستادند و اولین خواستشان آن بود که دیگر خطبه ای به نام خلیفه بغداد خوانده نشود و رسماً حکومت سلجوقی را بپذیرند . ذکر این حوادث تاریخی باعث می شود بهتر با اندیشمندی آشنا شویم که بر پیرامون خود دارای شناخت و ریشه است بقول حکیم فردوسی

پدر چون به فرزند ماند جهان کند آشکارا برو بر نهان

گر او بفگند فر و نام پدر تو بیگانه خوانش مخوانش پسر

کرا گم شود راه آموزگار سزد گر جفا بیند از روزگار

به نظر من ما با شخصیتی روبرو هستیم که در این پیشینه کهن شناور است اهل خرد همواره در دوران زندگی این جهانی خویش در چنین وضعیتی قرار دارند . شما به زندگی سراسر رنج و اندوه فردوسی بزرگ نظری بیفکنید و سپس هزار سال بعد در همان شهر و همان خاک اخوان ثالث متولد می شود رشد می کند برگ می دهد و ... شاخسارش پر میوه می شود با همان غمها و همان محنت ها با همان آواز با همان آثار تراژیک

هر چند خود اخوان داشتن ریشه باستانی خویش را در قالب شعری رد می کند

... اما اگر این ریشه نبود سفارش نمی کرد در کنار فردوسی بزرگ دفنش کنند

آری ارد نیز با آثارش از ریشه های مشترکی سخن می گوید که شاید امروز در مرزهای کنونی ایران نباشد اما روان او همچنان در دره های شگفت انگیز بدخشان و کوههای مرتفع پامیر و رود بزرگ جیهون پرواز می کند

وقتی او را در حال صحبت با تاجیکان و یا اهالی شمال افغانستان و یا جنوب ازبکستان که گاهها برای دیدنش می آیند می بینید متوجه می شوید که پرواز روح در دل تاریخ یعنی چه ، آنوقت که چشمان متعجب و مبهوت میهمانان را می بینید با آهنگ صدای او همراه می شوید و به ژرفای روان او فرو می روید

اندیشمند و متفکر ایرانی که نظریات شگفت انگیز او موجب جلب و گرایش بسیاری از علاقمندان به علوم انسانی و بعضا علوم سیاسی شده است . ارد بزرگ به نوعی معمار است ، او از آینده ایی سخن می گوید که می تواند ایران را به جایگاه اصلی خود باز گرداند . شاید مهمترین نظریه او یعنی قاره کهن خود به تنهایی بتواند بیشترین تغییرات را در سطح روابط خارجی ایران و 19 کشور اطراف آن بوجود آورد . او به صراحت از تبنانی شرق و غرب برای بلعیدن حوزه فرهنگی مرکز جهان (که ایران در قلب آنست) یاد کرده است نظریه او مبتنی بر سخن فردوسی است که می گوید سلم و تور دو فرزند فریدون که یکی بر غرب و دیگری بر شرق جهان حکومت می نمودند برای تصاحب سرزمین ایرج حاکم منطقه قاره کهن (نامیست که ارد بزرگ بر منطقه ای از کشمیر تا مدیترانه نهاده است) را می کشند . و او می گوید قاره کهن امروز توسط آسیا و اروپا بلعیده شده است . و چین با شروع بحث جاده ابریشم بدنبال افکار استعماری است حال آنکه این جاده ، راه انتشار فرهنگ غنی ایران به شرق و غرب بوده است و نمونه آن افکار میترایزم و شاهنامه فردوسی ماست که هر دو را با جعل اسامی چینی ها از آن خود می دانند

او به ساختارهای سیاسی کشورهای محدوده قاره کهن نظری ندارد او همه را دعوت به همگرایی می کند او با دلایل بسیار ثابت می کند اگر این 20 کشور دست در دست یکدیگر بگذارند ساختاری بسیار قدرتمندتر از اتحادیه اروپا خواهند یافت

نظریه قاره کهن . ایده ارد بزرگ

رنگ صورتی محدوده قاره کهن را به نمایش می گذارد

. نقشی که ارد بزرگ برای ایران در قاره کهن قائل است نقشی فرهنگی و تاریخی نظیر یونان در اروپاست

. قاره کهن امروز اسیر آسیا و اروپاست

. تاریخ و فرهنگ در شرق به چین ختم می شود و در غرب به یونان

یکی از وجوه جالب و بارز این نظریه ایجاد همگرایی بیشتر منطقه ایی است که خود موجب خلع سلاح تجزیه طلبان در سطح کشورهای منطقه می گردد

. ارد بزرگ با نظریه قاره کهن خود پرده از حقیقتی برداشته که تا کنون هیچ اندیشمندی به آن توجه نکرده بود

یکی دیگر از ایده های او نظریه کهکشان بزرگ اندیشه است. که دقیقا نقطه عکس نظریه دهکده کوچک جهانی است او با دلایل مستدل ثابت می کند جهان رو به انفجار اندیشه های گوناگون است و پیش بینی می نماید بزودی تعداد سایت های اینترنتی به چندین برابر جمعیت کره زمین برسند . او ثابت می کند جهان غرب با ابزار رسانه و اینترنت نمی تواند با تزریق فرهنگش یکپارچگی مورد نظر خویش را فراهم سازد

GREAT OROD ارد بزرگ

با اینکه ایده های ارد بسیار جذاب است اما آنچه موجب شهرت روزافزون او گشته نصایح و پندهای حکیمانه اوست . پندهای او شامل تاکیدات مستمرش بر راستی ، احترام به ریش سفیدان ، پاسداشت اسطوره ها و میهن دوستی می گردد

دهها مقاله و کتاب در مورد اندیشه های ارد بزرگ نگاشته شده است . بعضی او را علامه اقبال لاهوری عصر حاضر می دانند و عده ایی همپای فردریش نیچه در فلسفه و کسانی معتقدند جبران خلیل جبران امروز است . و البته جالب خواهد بود که بدانیم ارد و جبران خلیل جبران هر دو در 17 دی ماه زاده شده اند

دکتر شهناز خاتمی هم مقالات بسیاری در مورد ارد بزرگ نگاشته که یک نمونه از آنان را که احتمالا برای شما نیز جالب و خواندنیست تقدیم می کنم

رابطه کار با خواست در نگاه ارد بزرگ

کار ما برآیند خواست و برنامه ماست آنکه خواست و برنامه ایی ندارد کاری انجام نمی دهد . ارد بزرگ

چرا بعضی از آدمها برای خود آینده ایی نمی بینند ؟ دلسرد و نامیدند ؟ همواره آیه یاس می خوانند و ناخودآگاه بذر افسردگی می پاشند ؟

پاسخ به این سئوالات را می توان در یک کلمه خلاصه نمود و آن نداشتن ((امید)) است

از سخن ابتدایی بحث مان می شود نتیجه گرفت ((کار نتیجه داشتن خواست است)) و خواست بدون امید و هدف . بوجود نمی آید

شاید بگویید کار ما لزوما می تواند خواست ما نباشد و نتیجه نیاز و اجبار باشد ،

بله تمام افکار و کنش های ما پاسخی ست به نیازهایی که جسم و روان از ما انتظار دارند اما بطن نیاز های ما و حتی نوع نگاه ما ریشه در هدفمندی زندگی و خواستی عقلانی دارد ، امید و آرزو شکل ظاهری و بیرونی آن می باشد .

اعتیاد ، فحشا و بزهکاری در جوامعی رواج دارد که بذر نامیدی و یاس در آنها پاشیده شده باشد

. سستی اجتماعی و عدم تحرک نسل نو نتیجه سرکوفتگی آرزوهای آنان است

این نسل شاید نتواند ابتدا موجب ترقی و رشد خود شود اما انباشتن خواسته ها به ایجاد رستاخیزی بزرگ منتهی می گردد .

مهمترین اتفاقی که رخ می دهد ظهور رهبرانی است که گویی هیچ چیز نمی تواند آنها را از پای بیندازد

واقع امر آنست که جوامع قابلیت را در اندرون خویش دارند که می توانند در آخرین لحظه انسانها را از بدترین . کابوسها نجات بخشند

در این جوامع مردان برتر و بقول فردریش نیچه ((ابر انسان)) متجلی می گردند و سخنانش درمانگر درد ها و . رنج های نسل شان می گردد

ابر انسان نسل خویش را دعوت به عملگرایی می کند . او می خواهد ضعفها را با کار و قیامی همگانی از بین ببرد .

ارد بزرگ جمله زیبایی در این زمینه دارد : " آنچه رخ داده را باید پذیرفت اما آنچه روی نداده را می توان به میل " خویش ساخت

. به میل خویش " یعنی آنکه باید ادامه را با خواست خویش پیش برد نه خاموشی "

ارد بزرگ حدس می زند که نسل افسرده پیشاپیش برای سستی خویش هم دلایل بیاورد و بدین خاطر می گوید : " رویا پردازی که عملگرا هم باشد می تواند سرچشمه دگرگونی های بسیار گردد

او تلویحا می گوید حتی می توان برای باروری و کار بیشتر به رویاها پناه برد و عقل محوری را که تابع واقعیت های زمان حال خود می باشد را به کنار گذاشت و آینده را به شکلی رویایی و دست یافتنی دید

این خود باعث حرکت و جوشش می شود رویاها قابلیت است که به انسان این نیرو را می بخشد که هر چیز به ظاهر غیر ممکن را نیز به دست آورد

سخنان و کلمات بزرگان چنان انرژی در درون خود دارند که می توانند نسل های خاموش را از خواب های سنگین بیدار کنند

شاید یکی از زیباترین جملات ارد بزرگ این جمله باشد که : آرامش اگر همیشگی باشد سستی و پلشتی در پی دارد

رسیدن به آرامش دائمی ! شعار تبلیغاتی بسیاری از خماران و اهل تصوف است فرقه های مختلفی از هندویان و بودایی ها هدف و خواست خویش را برای رسیدن به آرامش مطلق می دانند شاید معنای جمله ارد بزرگ را آن زمان بتوان خوب درک کرد که بدانیم این آرامش و خلسه وحشتناک موجب گشت قرنها شبه قاره هند تن به استعمار بسپارد

اهل تصوف سعی می کنند به خود بقبولانند که اگر ما خوب باشیم ! به جهان از دریچه خوبی خواهیم نگرست پس در این حالت بدی وجود ندارد در حالیکه در هر ثانیه هزاران نفر در سرتاسر دنیا گرفتار رفتارهای خشنونت آمیز : و تجاوز قرار می گیرند ارد بزرگ به این گوشه نشینان می گوید

آنکه می گوید همه چیز خوب است و بدی وجود ندارد با کسی که همه چیز را اهریمنی می پندارد تفاوتی ندارد . برآیند چنین افکار سخیفی به چاه نیستی گرفتار آمدن است تنها کسانی خوبی را خوب می بینند که بدی و اهریمن را باور داشته باشند و از آن پرهیز کنند

نگاه سخت ارد بزرگ به اهل تصوف و ریاضت کشان بدین خاطر است که او حرکت و جوشش نسل نوی ...سرزمینش را می خواهد و نه فسردهگی و انجماد را

باز در جایی دیگر می گوید : " آنکه زندگی بدون رنج و تلاش را برمی گزیند پیشاپیش مرگ خویش را نیز جشن گرفته است ."

ارد بزرگ در جایی سخت ترین حمله را به اهل تصوف و صوفی گری می کند که بسیار جالب و خواندنی است :
" آنانی که در کنار ما زندگی می کنند اما کنشی ندارند و وارستگی را در پشت کردن به جهان می دانند گوشه نشینی می کنند و همه چیز را گذرا می دانند تکه گوشتهای هستند که هنوز از جهان حیوانی خود به دنیای آدمیان پا نگذاشته اند . آنکه ما را به این جهان آورد فر و خرد را مایه رشد ما قرار داد ، باید به آنان گفت خرد و دانش را . انکار کردن با خوابیدن و مردن تمیزی ندارد ."

: نتیجه این بحث را می توان اینگونه دانست که

برای باروری و ایجاد تحرک و روحیه لازم در افراد باید ریشه های آرمانی و هدف آنها را تقویت نمود

باید روحیه بخشید

. باید صوفی منشی را کالبدشکافی کرد و آثار وحشتناکش را معرفی نمود

...و در نهایت نباید انتظار داشت در جامعه ای که شادی و امید وجود ندارد نوآوری رخ نماید

Paulo Coelho پائولو کوئلیو «

: پانزده سالم بود که به مادرم گفتم

«فهمیدم می خواهم چه کاره بشوم : نویسنده می شوم»

مادرم با ناراحتی گفت: «پسرم، پدرت مهندس است، آدم منطقی و معقولی است و تصور مشخص و دقیقی از دنیا دارد. می دانی نویسنده یعنی چی؟»

«یعنی کسی که کتاب می نویسد»

عمویت هارلدو پزشک است، اما کتاب هم می نویسد و چند تایی هم چاپ کرده. اگر به دانشکده ی مهندسی « بروی، در وقت آزادت هم می توانی بنویسی

«نه مامان. می خواهم فقط نویسنده باشم. نمی خواهم مهندسی بشوم که کتاب هم مو نویسد»

«!تو اصلا یک نویسنده را هم از نزدیک می شناسی که یکدفعه فکر کرده ای نویسنده ای؟»

نویسنده ای را نمی شناختم. فقط عکسهایشان را دیده بودم

«پس تو که درست نمی دانی نویسندگی چی است، چطور می خواهی نویسنده بشوی؟»

برای آنکه جواب مادرم را بدهم، تصمیم گرفتم تحقیقی بکنم. در آغاز شصت سالگی، این است آنچه در مورد نویسنده بودن دریافته ام

الف) نویسنده همیشه عینک می زند، سرش را هم درست شانه نمی کند. نصف اوقات از همه چیز عصبانی است و نصف دیگر اوقات افسرده است. مرتب به قهوه خانه ها می رود و با نویسنده های عینکی و ژولیده ی دیگر بحث می کند. حرف های قلمبه سلمبه می زند. همیشه تصورات خارق العاده ای درباره رمان بعدی اش دارد و از آنهایی که منتشر کرده، بدش می آید

ب) نویسنده وظیفه دارد و مجبور است طوری بنویسد که مردم هم عصرش هرگز نفهمند، و گرنه نمی گویند نابغه است اما مطمئن است در دوره ای به دنیا آمده که میانحالی حاکم است و او بسیار جلوتر از عصر خودش است. نویسنده همیشه هر جمله اش را بارها مرور و باز نویسی می کند. دایره ی لغت یک فرد عادی، حدود 3000 کلمه است. اما یک نویسنده واقعی، هرگز از این کلمات استفاده نمی کند، چرا که 189000 واژه ی دیگر در فرهنگ لغت وجود دارد و او یک آدم عادی نیست که از کلمات مردم عادی استفاده کند

پ) فقط نویسندگان دیگر منظور و حرف او را می فهمند. اما اودر دلش از نویسندگان دیگر متنفر است ... ، چرا که همه شان دنبال آنند که با یک کلکی، جاهایی را که تاریخ ادبیات در طول قرن ها خالی گذاشته، پر کنند. پس نویسنده و همتاهایش با هم مسابقه می دهند تا جایزه نوشتن «پیچیده ترین کتاب» را بگیرند: در این میان، بهترین کتاب، آنی است که سخت خوان تر باشد

ت) نویسنده از چیزهایی سر در می آورد که اسم ترسناکی دارند، مثلا نشانه شناسی، معرفت شناسی، نوعینیت گرایی. وقتی بخواهد کسی را از جا بپراند، می گوید: «انیشن خر است!» یا «تولستوی دلکک بورژوازی است!» . اصلا همه بی آبرو هستند، اما با این حال، نویسنده مدام به دیگران می گوید نظریه ی نسبیت غلط است و تولستوی از اشرافیت روس دفاع می کند

ث) نویسنده برای اینکه زنی را اغوا کند، می گوید: «من نویسنده ام.» و روی دستمال کاغذی برایش شعری می نویسد. این روش همیشه موثر است

ج) نویسنده که بسیار با فرهنگ است، همیشه می تواند به جای منتقد ادبی هم کار کند. و در این لحظه است که فرصت می کند درباره کتابهای دوستانش مطلبی بنویسد و اوج سخاوتش را نشان بدهد. نصف نقدش را پر می کند از نقل قولهایی از نویسندگان خارجی و نصف دیگرش را هم به این جور تجزیه تحلیلیها از جملات کتاب اختصاص می دهد: «برش معرفت شناسانه» یا «پنداره ای دو بعدی و یکپارچه از زندگی.» کسی که این نقد را بخواند، می گوید: «چه موضوع برجسته ای!» و کتاب را نمی خرد، چرا که نمی داند وقتی «برش معرفت شناسانه» از راه برسد، چکار باید بکند

چ) وقتی از نویسنده بپرسند دارد چه کتابی را می خواند، همیشه کتابی را اسم می برد که هیچ کس تا حالا اسمش را نشنیده

ح) فقط یک کتاب وجود دارد که سزاوار تحسین همه ی نویسنده هاست: اولیس، اثر جیمز جویس، نویسنده هرگز چیز بدی درباره این کتاب نمی گوید، اما وقتی کسی از او بپرسد موضوع کتاب چیست، نمی تواند درست جواب بدهد و آدم به شدت شک می کند واقعا کتاب را خوانده باشد. عجیب این است که اولیس به ندرت تجدید چاپ می شود، هر چند تمام نویسندگان آن را شاهکاری ادبی می دانند؛ شاید به خاطر حماقت ناشر هاست که فرصت به این خوبی را برای پول در آوردن از راه کتابی که همه دوستش دارند، از دست می دهند

همه ی این اطلاعات را که به دست آوردم، دوباره رفتم سراغ مادرم و دقیقا برایش توضیح دادم که نویسنده یعنی «چه. او هم کمی تعجب کرد و گفت: «مهندس شدن که آسانتر است. تازه، تو که هینکی نیستی

اما همان موقع بعضی از صفات نویسنده را داشتم: موهایم را شانه نمی زدم، یک پاکت سیگار گلواز در جیبم داشتم، یک نمایشنامه به نام مرزهای مقاومت زیر بغلم بود که در کمال خوشبختی ام، منتقدی درباره اش نوشته بود: «جنون آمیز ترین نمایشی که تا حالا دیده ام!»، مشغول خواندن آثار هگل بودم و تصمیم داشتم هر طور شده اولیس جیمز جویس را تمام کنم. تا روزی که خواننده ای راکی از راه رسید و از من خواست ترانه هایش را بنویسم و به این ترتیب، مرا از راه نامیرایی دور کرد و دوباره گذاشت در مسیر آدم های عادی

این باعث شد به خیلی جاها سفر کنم و قول برتولت برشت کفش های زیادی را برای دیدن کشور های دنیا پاره کنم. صفحات این کتاب، شامل حکایاتی است از لحظاتی که پشت سر گذاشته ام، داستان هایی که برایم گفته اند و افکارم در مراحل مختلف رودخانه ی زندگی ام

این متون بیش تر در مطبوعات مختلف دنیا منتشر شده و حالا به خواسته ی خوانندگانم آن ها را جمع کرده ام

مقدمه کتاب چون رود جاری باش

« Orod Bozorg ارد بزرگ »

کنکاشی در افکار و آرمانهای ارد بزرگ

جعفر معروفی

orod bozorg ارد بزرگ

« آزادی باجی به مردم نیست ! چرا که مال و داشته آنهاست »

این سخن از آن مردیست که برای بسیاری از جوانان نسل امروز الگو بوده و سخنانش حامل بغضها و درد های آنهاست .

ارد بزرگ در کتاب «آرمان نامه» مو به مو پرسش ها ، مشکلات و مصیبتهای نسل امروز را پاسخ می گوید

از ریش سفیدانی می گوید که همانند « سقوی بر خانه نسل امروز » هستند و اینکه « زنجیره نسلهائید » و وظایف بسیاری بر دوش دارند .

و از آزادی

« که نهایت آرزوی بشر است می گوید : «رهایی و آزادی ، برآیند پرستش خرد است و دانایی

از آزادیخواهان تجلیل می کند و می گوید : « پرهای خون آلود برآزندگان نقش زیبایی آزادی آیندگان است » آزادی و پرستش میهن را راهی برای پیشرفت ما می داند و می گوید : « میهن پرستی و آزادیخواهی کلید درمان بسیاری از ناراستی هاست

و هشدار می دهد که : « آنگاه که آزادی فدای میهن پرستی می شود و وارون بر این میهن پرستی فدای چیزهای دیگر ، کشور رو به پلشده می گرایید و درد

ارد بزرگ شجاعانه یک به یک عقایدش را می شکافت و نکته به نکته با مخاطب در میان می گذارد و در مورد میهن اینچنین می گوید: « میهن پرستی هنر برآزندگان نیست که آرمان آنان است » او کار را در همین جا رها نمی کند و ختم کلامش بسیار محکم است و می گوید: « آنکه به سرنوشت میهن و مردم سرزمین خویش بی انگیزه است ارزش یاد کردن ندارد »

آزادخواهی و میهن پرستی دو رکن و ستون اندیشه او محسوب می شود اینچنین فکری بر سراسر کتاب آرمان . نامه سایه افکنده است

به خود بر می گردم به گذشته می نگرم به راهی که آمده ایم و آینده که چگونه مسیری خواهد بود و به آرمانهای ملت خویش ، آرمانهایی که برای غرب بسیار سنگین است و از هم اکنون با جعل اسامی ایرانی و ساختن فیلمهای 300 و اسکندر مقدونی و مواضع ضد ایرانی هویت تاریخی و فرهنگی ما را هدف قرار داده اند

دشمنی آنان بیش از آنکه با نظام حاکمیتی ایران باشد دشمنی با هویت ملی و تاریخی ماست . آنها همواره از خروشیدن و برآمدن دوباره این ملت ترس و واهمه داشته اند . ارد بزرگ مستقیماً به ما همان سو را نشان می دهد همان جایی که باعث سربلندی کشور ما در طول تاریخ بوده است . او از آرمان خواهی می گوید: « به جای خود « کم بینی و آرمان گریزی ، پای در راه نهیم که این تنها درمانگر دردهای زندگی ست

و از شرایط امروز و فاصله تا هدف می گوید: « میان گام نخست و آرمان بازه ای نیست ، آنچه داریم اندازه نیروی کنونی ماست » و نهیب می زند: « کمر راه هم در برابر آرمان خواهی برآزندگان خواهد شکست » او می داند جوان و دودمان آهنین ایرانی می تواند و در نهاد خود چنین قدرتی دارد که می گوید: « مردمان توانمند در میان جشن و بزم نیستند . آنها در هر دم به آرمانی بزرگتر می اندیشند و برای رسیدن به آن در حال پیکارند

آزادی و عشق به میهن را نهایت این راه می داند و آرمانی والا . آرمانی که نباید گم شود ، آرمانی که وظیفه همه « است و می گوید: « مهم نیست تا چه میزان رشد کرده ایم ، مهم این است که از آرمان هایمان دور نشده باشیم

ارد بزرگ تجلی تاریخی پر شکوه است در فرگرد سرآمدان کتاب آرمان نامه می گوید: « کورش نماد فرمانروایان نیک اندیش است و نام او می ماند ، چرا که از راستی و کمک به آدمیان روی برنگرداند » اندیشه او همراز داستانهای شاهنامه است و خرد برایش شرط اول است همان خردی که در فرگرد آرمان به آن اشاره می کند و می گوید: « آدمهای آرمانگرا هنگامیکه به نادرست بودن آرزویی پی می برند بر ادامه آن پافشاری نمی کنند » او فردوسی را راوی یک داستان ساده نمی داند و شاهنامه را بسیار فراتر از حماسه ایی ادبی می داند و می گوید: « ایرانیان نیک نامی و پاکی تبار گذشتگان خویش را در شاهنامه فردوسی می بینند و در هر دودمانی که باشند برآن « راه خواهند بود

براستی کدام یک از روشنفکران این سرزمین تا این حد حساب خود را با تاریخ پر فراز و نشیب این سرزمین روشن کرده اند بسیاری از آنها یا دچار تجدد شدند و یا گرفتار سحر کلام و آنچه پنهان ماند مظاهر بسیار روشن و آشکار ملت سرافراز ایران بود

تنها نام انسان غیر ایرانی آرمان نامه نام مهاتما گاندیست: « بارزترین و گرامی ترین گرایش گاندی ، میهن پرستی او بود

در عرصه سیاست جهانی هزاران نام برای گفتن وجود دارد اما ارد از گاندی سخن می گوید و کنش اجتماعی و سیاسی او را یادآور می شود . آرمانی که توانست کشور هفتاد و دو ملت را از دست استعمار پیر نجات بخشد

ارد بزرگ اهل فریاد و جدل نیست او می گوید: « پرداختن به ریشه ها ، کار ریش سفیدان و اهل دانش است » و ... براستی او یک شکافنده و اندیشمند است کسی که بدنبال خرد است و نه بلواهای سیاسی و

او به تاریخ گره خورده است و خود چه جالب می گوید: « آدمها میوه های درختانی هستند که ریشه ای از دیرینه دارند

در طی سالهای گذشته کمترین گفتگو و صحبتی از او با رسانه ها دیده و یا شنیده ایم . شاید اصلا او به رسانه ها آنگونه که عده ایی برایش سینه چاک می دهند نمی نگرند و می گوید: « رسانه تنها می تواند پژواک ندای مردم باشد نه اینکه به مردم بگوید شما چه بگویید که خوشایند ما باشد

. پژواک مردم برای او بسیار مهمتر از آنچه وجود دارد می باشد

و این همان آزادی است که ارد بزرگ از آن یادها کرده است . آنگاه که توده مردم به شکل های مختلف حرفهای خودشان را بزنند موجب گسترش و رشد آگاهی های یکدیگر در هر زمینه ایی می گردند . پس باید ندای مردم را شنید و مسیر را برای کاستن دردها و مشکلات فراهم نمود . برای این بزرگمرد ایرانی آرزوی طول عمر و سعادت بیشتر می کنیم

: منابع به ترتیبی که در متن بود

فرگرد آزادی - فرمان نخست *

فرگرد ریش سفید - فرمان هشتم *

فرگرد ریش سفید - فرمان ششم *

فرگرد آزادی - فرمان دوم *

فرگرد برآزندگان - فرمان سیزدهم *

- * فرگرد میهن - فرمان سیزدهم
- * فرگرد میهن - فرمان دوازدهم
- * فرگرد برآزندگان - فرمان هفدهم
- * فرگرد میهن - فرمان نهم
- * فرگرد آرمان - فرمان دهم
- * فرگرد آرمان - فرمان شانزدهم
- * فرگرد آرمان - فرمان هفدهم
- * فرگرد آرمان - فرمان دوم
- * فرگرد آرمان - فرمان ششم
- * فرگرد سرآمدان - فرمان دوم
- * فرگرد آرمان - فرمان هیجدهم
- * فرگرد سرآمدان - فرمان نخست
- * فرگرد سرآمدان - فرمان چهارم
- * فرگرد ریشه ها - فرمان دوم
- * فرگرد ریشه ها - فرمان پنجم
- * فرگرد رسانه - فرمان دوم

ماخذ : وب سایت نیای بزرگ ایرانیان فردوسی

« Paulo Coelho پائولو کولئو »

زندگی‌نامه

پائولو کولئو در سال 1947، در خانواده‌ای متوسط به دنیا آمد. پدرش پدرو، مهندس بود و مادرش، لیزیا، خانه‌دار. در هفت سالگی، به مدرسه‌ی عیسوی‌های سن ایگناسیو در ریودوژانیرو رفت و تعلیمات سخت و خشک مذهبی، تأثیر بدی بر او گذاشت. اما این دوران تأثیر مثبتی هم بر او داشت.

در راهروهای خشک مدرسه‌ی مذهبی، آرزوی زندگی‌اش را یافت: می‌خواست نویسنده شود. در مسابقه‌ی شعر مدرسه، اولین جایزه‌ی ادبی خود را به دست آورد. مدتی بعد، برای روزنامه‌ی دیواری مدرسه‌ی خواهرش سونیا، مقاله‌ای نوشت که آن مقاله هم جایزه گرفت.

اما والدین پائولو برای آینده‌ی پسرشان نقشه‌های دیگری داشتند. می‌خواستند مهندس شود. پس، سعی کردند شوق نویسنده‌ی را در او از بین ببرند. اما فشار آن‌ها، و بعد آشنایی پائولو با کتاب مدار راس‌السرطان اثر هنری میلر، روح طغیان را در او برانگیخت و باعث روی آوردن او به شکستن قواعد خانوادگی شد. پدرش رفتار او را ناشی از بحران روانی دانست. همین شد که پائولو تا هفده سالگی، دوبار در بیمارستان روانی بستری شد و بارها تحت درمان الکتروشوک قرار گرفت.

کمی بعد، پائولو با گروه تاتری آشنا شد و همزمان، به روزنامه‌نگاری روی آورد. از نظر طبقه‌ی متوسط راحت‌طلب آن دوران، تاتر سرچشمه‌ی فساد اخلاقی بود. پدر و مادرش که ترسیده بودند، قول خود را شکستند. گفته بودند که دیگر پائولو را به بیمارستان روانی نمی‌فرستند، اما برای بار سوم هم او را در بیمارستان بستری کردند. پائولو، سرگشته‌تر و آشفته‌تر از قبل، از بیمارستان مرخص شد و عمیقاً در دنیای درونی خود فرو رفت. خانواده‌ی نومیدش، نظر روان‌پزشک دیگری را خواستند. روان‌پزشک به آن‌ها گفت که پائولو دیوانه نیست و نباید در بیمارستان روانی بماند. فقط باید یاد بگیرد که چگونه با زندگی روبه‌رو شود. پائولو کولئو، سی سال پس از این تجربه، کتاب ورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد را نوشت.

پائولو خود می‌گوید: ورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد، در سال 1998 در برزیل منتشر شد. تا ماه سپتامبر، بیش‌تر 1200 نامه‌ی الکترونیکی و پستی دریافت کردم که تجربه‌های مشابهی را بیان می‌کردند. در اکتبر، بعضی از مسایل مورد بحث در این کتاب – افسردگی، حملات هراس، خودکشی – در کنفرانسی ملی مورد بحث قرار گرفت. در 22 ژانویه‌ی سال بعد، سناتور ادواردو سولیبسی، قطعاتی از کتاب مرا در کنگره خواند و توانست قانونی را به تصویب برساند که ده سال تمام، در کنگره مانده بود: ممنوعیت پذیرش بی‌رویه‌ی بیماران روانی در بیمارستان‌ها.

پائولو پس از این دوران، دوباره به تحصیل روی آورد و به نظر می‌رسید می‌خواهد راهی را ادامه دهد که پدر و مادرش برایش در نظر گرفته‌اند. اما خیلی زود، دانشگاه را رها کرد و دوباره به تاتر روی آورد. این اتفاق در دهه‌ی 1960 روی داد، درست زمانی که جنبش هیپی، در سراسر جهان گسترده بود. این موج جدید، در برزیل نیز ریشه دواند و رژیم نظامی برزیل، آن را به شدت سرکوب کرد. پائولو موهایش را بلند می‌کرد و برای اعلام اعتراض، هرگز کارت شناسایی به همراه خود حمل نمی‌کرد. شوق نوشتن، او را به انتشار نشریه‌ای واداشت که

تنها دو شماره منتشر شد. در همین هنگام، رائل سی شاس آهنگساز، از پائولو دعوت کرد تا شعر ترانه‌های او را بنویسد. اولین صفحه‌ی موسیقی آن‌ها با موفقیت چشمگیری روبه‌رو شد و 500000 نسخه از آن به فروش رفت. اولین بار بود که پائولو پول زیادی به دست می‌آورد. این همکاری تا سال 1976، تا مرگ رائل ادامه یافت. پائولو بیش از شصت ترانه نوشت و با هم توانستند صحنه‌ی موسیقی راک برزیل را تکان بدهند.

در سال 1973، پائولو و رائل، عضو انجمن دگراندیشی شدند که بر علیه ایدئولوژی سرمایه‌داری تاسیس شده بود. به دفاع از حقوق فردی هر شخص پرداختند و حتی برای مدتی، به جادوی سیاه روی آوردند. پائولو تجربه‌ی این دوران را در کتاب و الگیری‌ها به روی کاغذ آورده است.

در این دوران، انتشار «کرینگ - ها» را شروع کردند. «کرینگ - ها»، مجموعه‌ای از داستان‌های مصور آزادی‌خواهانه بود. دیکتاتوری برزیل، این مجموعه را خرابکارانه دانست و پائولو و رائل را به زندان انداخت. رائل خیلی زود آزاد شد، اما پائولو مدت بیشتری در زندان ماند، زیرا او را مغز متفکر این اعمال آزادی‌خواهانه می‌دانستند. مشکلات او به همان جا ختم نشد؛ دوازده روز پس از آزادی‌اش، دوباره در خیابان بازداشت شد و او را به شکنجه‌گاه نظامی بردند. خود پائولو معتقد است که با تظاهر به جنون و اشاره به سابقه‌ی سه بار بستری‌اش در بیمارستان روانی، از مرگ نجات یافته است. وقتی شکنجه‌گران در اتاقش بودند، شروع کرد به خودش را زدن، و سرانجام از شکنجه‌ی او دست کشیدند و آزادش کردند.

این تجربه، اثر عمیقی بر او گذاشت. پائولو در بیست و شش سالگی به این نتیجه رسید که به اندازه‌ی کافی "زندگی" کرده و دیگر می‌خواهد "طبیعی" باشد. شغلی در یک شرکت تولید موسیقی به نام پلی‌گرام یافت و همان جا با زنی آشنا شد که بعد با او ازدواج کرد.

در سال 1977 به لندن رفتند. پائولو ماشین تاپی خرید و شروع به نوشتن کرد. اما موفقیت چندانی به دست نیاورد. سال بعد به برزیل برگشت و مدیر اجرایی شرکت تولید موسیقی دیگری به نام سی‌بی‌سی شد. اما این شغل فقط سه ماه طول کشید. سه ماه بعد، همسرش از او جدا شد و از کارش هم اخراجش کردند.

بعد با دوستی قدیمی به نام کریستینا اویتیسیکا آشنا شد. این آشنایی منجر به ازدواج آن‌ها شد و هنوز باهم زندگی می‌کنند. این زوج برای ماه عسل به اروپا رفتند و در همین سفر، از اردوگاه مرگ داخائو هم بازدید کردند. در داخائو، اشرافی به پائولو دست داد و در حالت اشراف، مردی را دید. دوماه بعد، در کافه‌ای در آمستردام، با همان مرد ملاقات کرد و زمان درازی با او صحبت کرد. این مرد که پائولو هرگز نامش را نفهمید، به او گفت دوباره به مذهب خویش برگردد و اگر هم به جادو علاقه‌مند است، به جادوی سفید روی بیاورد. همچنین به پائولو توصیه کرد جاده‌ی سانتیاگو (یک جاده‌ی زیارتی دوران قرون وسطی) را طی کند.

پائولو، یک سال بعد از این سفر زیارتی، در سال 1987، اولین کتابش خاطرات یک مغز را نوشت. این کتاب به تجربیات پائولو در طول این سفر می‌پردازد و به اتفاقات خارق‌العاده‌ی زیادی اشاره می‌کند که در زندگی انسان‌های عادی رخ می‌دهد. یک ناشر کوچک برزیلی این کتاب را چاپ کرد و فروش نسبتاً خوبی داشت، اما با اقبال کمی از سوی منتقدان روبه‌رو شد.

پائولو در سال 1988، کتاب کاملاً متفاوتی نوشت: کیمیاگر. این کتاب کاملاً نمادین بود و کلیه‌ی مطالعات یازده ساله‌ی پائولو را درباره‌ی کیمیاگری، در قالب داستانی استعاری خلاصه می‌کرد. اول فقط 900 نسخه از این کتاب فروش رفت و ناشر، امتیاز کتاب را به پائولو برگرداند.

پائولو دست از تعقیب رویایش نکشید. فرصت دوباره‌ی دست داد: با ناشر بزرگتری به نام روکو آشنا شد که از کار او خوشش آمده بود. در سال 1990، کتاب بریدا را منتشر کرد که در آن، درباره‌ی عطایای هر انسان

صحبت می‌کرد. این کتاب با استقبال زیادی مواجه شد و باعث شد کیمیاگر و خاطرات یک مغز نیز دوباره مورد توجه قرار بگیرند. در مدت کوتاهی، هر سه کتاب در صدر فهرست کتاب‌های پرفروش برزیل قرار گرفت.

کیمیایگر، رکورد فروش تمام کتاب‌های تاریخ نشر برزیل را شکست و حتی نامش در کتاب رکوردهای گینس نیز ثبت شد. در سال 2002، معتبرترین نشریه‌ی ادبی پرتغالی به نام ژورنال د لئراس، اعلام کرد که فروش کیمیایگر، از هر کتاب دیگری در تاریخ زبان پرتغالی بیشتر بوده است.

در ماه مه 1993، انتشارات هارپر کالینز، کیمیایگر را با تیراژ اولیه‌ی 50000 نسخه منتشر کرد. در روز افتتاح این کتاب، مدیر اجرایی انتشارات هارپر کالینز گفت: «پیدا کردن این کتاب، مثل آن بود که آدم صبح زود، وقتی همه خوابند، برخیزد و طلوع خورشید را نگاه کند. کمی دیگر، دیگران هم خورشید را خواهند دید».

ده سال بعد، در سال 2002، مدیر اجرایی هارپر کالینز به پائولو نوشت: «کیمیایگر به یکی از مهم‌ترین کتاب‌های تاریخ نشر ما تبدیل شده است».

موفقیت کیمیایگر در ایالات متحده، آغاز فعالیت بین‌المللی پائولو بود. تهیه‌کنندگان متعددی از هالیوود، علاقه‌ی زیادی به خرید امتیاز ساخت فیلم از روی این کتاب نشان دادند و سرانجام، شرکت برادران وارنر در سال 1993، این امتیاز را خرید.

پیش از انتشار کیمیایگر در آمریکا، چند ناشر کوچک در اسپانیا و پرتغال، آن را منتشر کرده بودند. اما این کتاب تا سال 1995، در فهرست کتاب‌های پر فروش اسپانیا قرار نگرفت. هفت سال بعد، در سال 2001، اتحادیه‌ی ناشران اسپانیا اعلام کرد که کیمیایگر از پر فروش‌ترین کتاب‌های اسپانیاست.

ناشر اسپانیایی پائولو (پلنتا)، در سال 2002 مجموعه‌ی آثار کونلیو را منتشر کرد. فروش آثار کونلیو در پرتغال، بیش از یک میلیون نسخه بوده است.

در سال 1993، مونیکا آنتونس که از سال 1989، بعد از خواندن اولین کتاب کونلیو با او همکاری می‌کرد، بنگاه ادبی سنت جوردی را در بارسلون تاسیس کرد تا به نشر کتاب‌های پائولو نظم ببخشد. در ماه مه همان سال، مونیکا کیمیایگر را به چندین ناشر بین‌المللی معرفی کرد. اولین کسی که این کتاب را پذیرفت، ایوین هاگن، مدیر انتشارات اکس لیبرس از نروژ بود. کمی بعد، آن کاریر، ناشر فرانسوی برای مونیکا نوشت: «این کتاب فوق‌العاده است و تمام تلاشم را می‌کنم تا در فرانسه موفق شود».

در سپتامبر سال 1993، کیمیایگر در صدر کتاب‌های پر فروش استرالیا قرار گرفت. در آوریل سال 1994، کیمیایگر در فرانسه منتشر شد و با استقبال عالی منتقدان و خوانندگان مواجه شد و در فهرست پر فروش‌ها قرار گرفت. کمی بعد، کیمیایگر پر فروش‌ترین کتاب فرانسه شد و تا پنج سال بعد، جای خود را به کتاب دیگری نداد. بعد از موفقیت خارق‌العاده در فرانسه، کونلیو راه موفقیت را در سراسر اروپا پیمود و پدیده‌ی ادبی پایان قرن بیستم دانسته شد.

از آن هنگام، هریک از کتاب‌های پائولو کونلیو که در فرانسه منتشر شده، بی‌درنگ پر فروش شده است. حتی در یک دوره، سه کتاب کونلیو هم‌زمان در فهرست ده کتاب پر فروش فرانسه قرار داشت.

انتشار کنار رود پیدرا نشستم و گریستم در سال 1994، موفقیت بین‌المللی پائولو را تثبیت کرد. در این کتاب، پائولو درباره‌ی بخش مادینه‌ی وجودش صحبت کرده است. در سال 1995، کیمیایگر در ایتالیا منتشر شد و فروش بی‌نظیری داشت. سال بعد، پائولو دو جایزه‌ی مهم ادبی ایتالیا، جایزه‌ی بهترین کتاب سوپر گریز کاور، و جایزه‌ی بین‌المللی فلاپانو را دریافت کرد.

در سال 1996، انتشارات ابژنیوای برزیل، حق امتیاز کتاب کوه پنجم را خرید و یک میلیون دلار پیش‌پرداخت داد. این رقم، بالاترین مبلغ پیش‌پرداختی است که تا کنون به یک نویسنده‌ی برزیلی پرداخت شده است. همان سال، پائولو نشان شوالیه‌ی هنر و ادب را از دست فیلیپ دوس بلازی، وزیر فرهنگ فرانسه دریافت کرد. دوس بلازی در این مراسم گفت: «تو کیمیایگر هزاران خواننده‌ای. کتاب‌های تو مفیدند، زیرا توانایی ما را برای رویا دیدن، و «شوق ما را برای جست و جو تحریک می‌کنند».

پائولو در سال 1996، به عنوان مشاور ویژه برنامه‌ی «همگرایی روحانی و گفت و گوی بین فرهنگ‌ها» برگزیده شد. همان سال، انتشارات دیوگنس آلمان، کیمیاگر را منتشر کرد. نسخه‌ی نفیس آن شش سال تمام در فهرست کتاب‌های پر فروش نشریه‌ی اشپیگل قرار داشت و در سال 2002، تمام رکوردهای فروش آلمان را شکست

در نمایشگاه بین المللی فرانکفورت سال 1997، ناشران پائولو با همکاری انتشارات دیوگنس و موسسه‌ی سنت جوردی، یک میهمانی به افتخار پائولو کوئلیو برگزار کردند و در آن، انتشار سراسری و بین‌المللی کتاب کوه پنجم را اعلام کردند. در ماه مارس 1998، نمایشگاه بزرگی در پاریس برگزار شد و کوه پنجم، به زبان‌های مختلف، و توسط ناشران کشورهای مختلف، منتشر شد. پائولو هفت ساعت تمام مشغول امضا کردن کتاب‌هایش بود. همان شب، میهمانی بزرگی به افتخار او در موزه‌ی لوور برگزار شد که مشاهیر سراسر جهان، در آن میهمانی شرکت داشتند.

پائولو در سال 1997، کتاب مهمش کتاب راهنمای رزم‌آور نور را منتشر کرد. این کتاب، مجموعه‌ای از افکار فلسفی اوست که به کشف رزم‌آور نور درون هر انسان کمک می‌کند. این کتاب، تاکنون کتاب مرجع میلیون‌ها خواننده شده است. اول، بومپیانی، ناشر ایتالیایی آن را منتشر کرد که با استقبال زیادی مواجه شد.

در سال 1998، باکتاب ورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد، به سبک روایی

داستان‌سرایی بازگشت و مورد استقبال منتقدان ادبی قرار گرفت. در ژانویه‌ی سال 2000، امبرتو اکو، فیلسوف، نویسنده و منتقد ایتالیایی، در مصاحبه‌ای با نشریه‌ی فوکوس گفت: «من از آخرین رمان کوئلیو خوشم آمد. تاثیر عمیقی بر من گذاشت.» و سینناد اوکانر، در هفته‌نامه‌ی ساندی ایندپندنت، گفت: «ورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد،» شگفت‌انگیزترین کتابی است که خوانده‌ام

پائولو در سال 1998، تور مسافرتی موفقی را پشت سر گذاشت. در بهار به دیدار کشورهای آسیایی رفت و در پائیز، از کشورهای اروپای شرقی دیدن کرد. این سفر از استانبول آغاز و به لاتویا ختم شد.

در ماه مارس سال 1999، نشریه‌ی ادبی لیر، پائولو کوئلیو را دومین نویسنده‌ی پر فروش جهان، در سال 1998 اعلام کرد.

در سال 1999، جایزه‌ی معتبر کریستال را از انجمن جهانی اقتصاد دریافت کرد و داوران اعلام کردند: «پائولو کوئلیو، با استفاده از کلام، پیوندی میان فرهنگ‌های متفاوت برقرار کرده، که او را سزاوار این جایزه می‌سازد.»

در سال 1999، دولت فرانسه، نشان لژیون دونور را به او اهدا کرد. همان سال، پائولو کوئلیو باکتاب ورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد در نمایشگاه کتاب بوننوس آیرس شرکت کرد. رسانه‌ها شگفت‌زده شدند، در میان آن همه نویسندگان برجسته‌ی امریکای لاتین، استقبالی که از پائولو کوئلیو بود، بی‌نظیر بود. مطبوعات نوشتند: «مسئولانی که از 25 سال پیش در این نمایشگاه کتاب کار می‌کرده‌اند، ادعا می‌کنند که هرگز چنین استقبالی ندیده‌اند، حتی در زمان حیات بورخس. خارق العاده بود.» مردم از چهار ساعت پیش از شروع مراسم، پشت درهای نمایشگاه تجمع کردند و مسوولان نمایشگاه اجازه دادند که آن روز، نمایشگاه به طور استثنای چهار ساعت دیرتر تعطیل شود.

در ماه مه 2000، پائولو به ایران سفر کرد. او اولین نویسنده‌ی غیرمسلمانی بود که بعد از انقلاب سال 1357، به ایران سفر می‌کرد. او از سوی مرکز بین‌المللی گفت و گوی تمدن‌ها، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، و ناشر ایرانی‌اش (کاروان) دعوت شده بود. پائولو با انتشارات کاروان قرارداد همکاری بست و با توجه به این که ایران معاهده‌ی بین‌المللی کپی‌رایت را امضا نکرده است، او اولین نویسنده‌ای بود که رسماً از ایران حق التالیف دریافت می‌کرد. پائولو هرگز تصورش را نمی‌کرد که در ایران، با چنین استقبال گرمی روبه‌رو شود. فرهنگ ایران کاملاً با فرهنگ غرب متفاوت بود. هزاران خواننده‌ی ایرانی در کنفرانس‌ها و مراسم امضای کتاب پائولو کوئلیو در دو شهر تهران و شیراز شرکت کردند.

در ماه سپتامبر همان سال، رمان شیطان و دوشیزه پریم، همزمان در ایتالیا، پرتغال، برزیل و ایران منتشر شد. در همان زمان، پائولو اعلام کرد که از سال 1996، به همراه همسرش، کریستینا اویتیسیکا، موسسه‌ی پائولو کولیبو را به منظور حمایت از کودکان بی‌سرپرست و سالمندان بی‌خانمان برزیلی، تاسیس کرده است.

کتاب شیطان و دوشیزه پریم در سال 2001 در بسیاری از کشورهای جهان منتشر شد و درسی کشور در صدر کتاب‌های پر فروش قرار گرفت. در سال 2001، پائولو، جایزه‌ی بامبی، یکی از معتبرترین و قدیمی‌ترین جوایز ادبی آلمان را دریافت کرد. از نظر هیات داوران، ایمان پائولو به این که سرنوشت و سرانجام هر انسان، این است که سرانجام در این دنیای تاریک، به یک رزم‌آور نور تبدیل شود، پیامی بسیار عمیق و انسانی است.

در اوایل سال 2002، پائولو برای اولین بار به چین سفر کرد و شانگهای، پکن و نانجینگ را دید. در 25 جولای سال 2002، پائولو به عضویت فرهنگستان ادب برزیل انتخاب شد. هدف این فرهنگستان که در ریودوژانیرو مستقر است، حفاظت از فرهنگ و زبان برزیل است. دو روز بعد از اعلام این انتخاب، پائولو سه هزار نامه‌ی تبریک از سوی خوانندگان دریافت کرد و مورد توجه تمام مطبوعات کشور قرار گرفت. وقتی از خانه‌اش بیرون آمد، صدها نفر جلو خانه‌اش جمع شده بودند و او را تشویق کردند. هر چند میلیون‌ها خواننده، شیفته‌ی پائولو هستند، اما او همواره مورد انتقاد منتقدان ادبی بوده است. انتخاب او به عضویت فرهنگستان برزیل، در حقیقت نقض نظر این منتقدان بود.

در ماه سپتامبر سال 2002، پائولو به روسیه سفر کرد و به شدت تحت‌تاثیر قرار گرفت. پنج کتاب او، همزمان در فهرست کتاب‌های پر فروش قرار داشت. شیطان و دوشیزه پریم، کیمیاگر، کتاب راهنمای رزم‌آور نور، و کوه پنجم. در مدت دو هفته، بیش از 250000 نسخه از کتاب‌های او در روسیه به فروش رفت. مدیر کتابفروشی ام‌دکا اعلام کرد: «ما هرگز این همه آدم راننده بودیم که برای امضا گرفتن از یک نویسنده، جمع شده باشند. ما قبلاً مراسم امضای کتاب برای آقای بوریس یلتسین و آقای گورپاچف و حتا آقای پوتین برگزار کرده بودیم، اما با «این همه استقبال مواجه نشده بود. باورنکردنی است»

در اکتبر سال 2002، پائولو جایزه‌ی هنر پلانتری را از باشگاه بوداپست در فرانکفورت دریافت کرد و بیل کلینتون، پیام تبریکی برای او فرستاد. پائولو همواره از حمایت بی‌دریغ و گرم ناشرانش برخوردار بوده است. اما موفقیت او به کتاب‌هایش محدود نمی‌شود. او در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی دیگر نیز موفق بوده است. کیمیاگر تاکنون توسط ده‌ها گروه تئاتر حرفه‌ای در پنج قاره‌ی جهان، به روی صحنه رفته است و سایر آثار وی همچون ورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد، کنار رود بیدرا نشستم و گریستم، و شیطان و دوشیزه پریم نیز تاکنون بر صحنه‌ی تئاتر موفق بوده‌اند.

پدیده‌ی «پائولو کولیبو» به همین جا ختم نمی‌شود. وی همواره مورد توجه مطبوعات است و از مصاحبه دریغ ندارد. همچنین، به طور هفتگی، ستون‌هایی در روزنامه‌های سراسر جهان می‌نویسد که بخشی از این ستون‌ها، در کتاب مکتوب گرد آمده‌اند.

در ماه مارس 1998، او شروع به نوشتن مقالات هفتگی در روزنامه‌ی برزیلی «اواگلوبو» کرد. موفقیت این مقالات چنان بود که روزنامه‌های کشورهای دیگر نیز برای انتشار آن‌ها علاقه نشان دادند. تاکنون مقالات او در نشریات «کوریر دلا سرا» (ایتالیا)، «تانا» (یونان)، «توهورن» (آلمان)، «آنا» (استونی)، «زوبرکیادلو» (لهستان)، «ال اونیورسو» (اکوادور)، «ال ناسیونال» (ونزوئلا)، «ال اسپکتادور» (کلمبیا)، «رفرما» (مکزیک)، «چاینا تایمز» (تایوان)، و «کامیاب و جشن کتاب» (ایران)، منتشر شده است.

یکی از ترانه‌هایی که پاتولو کونلیو سروده است

من ده هزار سال پیش به دنیا آمدم

روزی، درخیابان، درشهر،

پیرمردی را دیدم، نشسته بر زمین،

کاسه‌ی گدایی درپیش، ویولونی در دست،

رهگذران باز می‌ماندند تا بشنوند،

پیرمرد سکه‌ها را می‌پذیرفت، سپاس می‌گفت،

و آهنگی سر می‌داد،

و داستانی می‌سرود،

که کمابیش چنین بود

من ده هزار سال پیش به دنیا آمدم

و در این دنیا هیچ چیز نیست

که قبلاً نشناخته باشم

پایان
سیما زند
بهمن 1387